

2/3

non

cello





۴۷۲  
۵۴

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب  
علمي بسم الله الرحمن الرحيم  
افتخار الحاج محمد  
وخلفه ابراهيم  
محمد خواجه

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۸۰۵۹  
ص ۳

شماره قفسه: ۶۵  
شماره کتاب: ۲۵۴  
تاریخ ثبت: ۷۸/۲/۴  
شماره مسلسل:

کتابخانه عمومی صاحب الامر  
۳۸۷ مسجد اعظم قم  
کتابخانه حاج محمد و خاندان مؤسس کتابخانه

نام کتاب  
تاریخ ثبت دفتر: ۱۳۰۷/۷/۱۲  
شماره عمومی: ۹۳۸۳  
شماره نسخه:





# هَذَا كِتَابُ الْمَلْحَمَةِ فِي بَيَانِ عِلَالَةِ الْوَقَائِعِ الرِّغْدَةِ وَالنَّفْعِ الْحَبِيبِ الْأَصْفِي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ فِي  
 وَالْآخِرِينَ **أَمَّا بَعْدُ** هَذَا كِتَابِي كَأَنِّي قَسَمْتُ بِكَ وَأَحْكَمُ وَأَدَّ  
 كَمَا دَرَا لِمَا حَدَّثَ مَبْنُودٌ وَحُكْمٌ بِرَدِّ بِلَانِ الْمَلْحَمَةِ وَابْنِ مَحْضَرٍ  
 أَزْ تَصْنِيفَاتِ خُصَرِّ دَانِيَالٍ بِغَيْرِ عِلْمِهِ وَدَرْدِي أَزْ حِكَايِ  
 قَدِيمِ چُونِ هَرْمَزِ وَبُورِ جَهْرٍ فَا مَانَسِ تَحْنُكَانِ وَالْبَاسِ  
 حَكِيمِ أَزْ هَرَجَرِي نَبِي كَهْ أَزْ مَوْرَهْ اَنْدَاوَرْدَهْ اِيْمَ وَبَعْدَا زَاوِ مَحْضَرِ  
 اَن كِتَابِ خُصَرِّ اِمَامِ جَعْفَرِ مَنَاقِبِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَحْزَانِ نَمُودَه وَچُونِ  
 قَوَاعِدِ اِيْنِ مَرْدِ وَكِتَابِ بَحْثِ مَاهِرْمَا رُوْمِيَا اسْتَفَاهِمِ قَوَاعِدِ  
 اِيْنِ مَحْضَرِ اِيْمَانِ طَرِيقَهْ مَقَرَّرِ دَاشْتِمِ وَخُصَرِّ اِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ  
 كِتَابِ خُوزِ رَا مَلْحَمَهْ نَامُ كُودَه اَنْدِ وَچُونِ دَانِ كَهْ مَعْنِي مَلْحَمَهْ وَقَعَهْ غَلِي

قتل

قتل و خونریزی است بمنحی من القتال و بین الضلح هم آمده است  
 و از این مرد و کتاب نفیست که یاد کردیم حکم و در اینها یاد کردیم و  
 مرتب است بر و از ده باب هر بابی بیست و پنج فصل و در هر فصل  
 علاقه ها و احادیث و نقل آن دو کتاب بیشتر عربی بود و در این  
 کتاب مختصر بقاری بیان کردیم و نامش را اصول الملحه نهادیم  
 زیرا که اصول کتابهای محکم را در این کتاب شرح کردیم بدانکه  
 مقصود از علاقه این بود که چون علامت میگردد و بیشتر چنان  
 بود که مبتدا و کس پیدا شود حکم و دلیل را نگاه کند اگر حکم و دلیل  
 برخیزد پس خدا را شکر کند و احسان و خیرات کند با ایشان را  
 خواهد بود و اگر حکم شرع نشنود از خدا و معصیت تو به  
 کند و در طاعت و احسان بیفزاید و غافل نباشد تا خضعت  
 بفضل و کرم خویش شرع نشنود از ایشان بگذراند زیرا که سبب  
 الاسباب علامت خیرها بر میزد و داد و خدای عز و جل هر چیز  
 بحکم خویش موجود کرده است چنانکه در کتاب خویش یاد کرده است  
 کافی قوله تعالی و انبئناهم من كل شیء سبباً و نیز بیغیر فرمود  
 و لكل شیء سبباً پس از راه خویش موجود فرموده است چنانکه سبب  
 علاقه ها خبر از فضل و رحمة او بود سبب علاقه ها اثر از عدل  
 و خشم وی بود و از حوثیقا توفیق در خواستیم و بیا کردیم این کتاب  
 تا از این یاد دارند و یاد کاری نباشد و در چکران و اعمال  
 باشد و مزه و ثواب و در جهان حاصل شود و چشم دارند  
 که چون این فایده بردارند ما را بدعا یاد کند ان شاء الله

ذلك



ذلك فدر باب اول در ماه اول بهمن ماه  
 در ماه اول بهمن ماه اول بهمن ماه اول بهمن ماه  
 بود و در روز چهارم شب روز یکشنبه بود و در روز چهارم از وی  
 چهره بدیدند و زهره فرود شود و در این ماه زمین معوش شود  
 و بلیغم مقهور شود و پسندیدند بود و فضا حاکم گردن و  
 دار و کشتن خورده و بیاکی گردن و غذای این دشت کوشش  
 لطیف و مرغ نیم پرست و شترانها معدل بکا و باید داشت  
 و از که شترانها طوبی و بیاض و مانند آن نامردن درست  
 بماند و الله تعالی بعام فصل اول در کشتن اگر در این ماه کشت  
 بود دلیل کند بر آید غله و طعام و میوه ها بسیار و نیز دلیل  
 کند که پادشاه بزرگ در ولایت شام نباه شود و اگر رنگ  
 افشار بوش کشت کسوس رخ بود دلیل کند بر غلظت و شکی و کرانی  
 غله و مردم در بیم و ترس باشند و نا امنی و آشفتنکی و رواینها  
 بود فصل دوم در کشتن اگر در این ماه کشت بود دلیل  
 کند که خطی و شکی و ره جاباشد اما ماه و مرغان آبی در  
 این سال تابنا باشند و در ولایتها جنگ و فتنه و خون ریزان  
 باشد اما هائل شود و باز آن که باشد اگر در نیمه شب کشته  
 بود دلیل کند که در ولایت مصر ملک بسیار بود و پادشاه  
 از عربی و خارجی خروج کند و حرب خون ریزان بسیار  
 و در دوحای بسیار بود و بعضی حکما گفته اند که مردن در کشت  
 پایا باشد از هفت سال هلاک شود و اگر نزدیک صبح کوفته

در ماه اول بهمن

در ماه اول بهمن

در ماه اول بهمن

شود دلیل کند که کشت را افت و ستم مردم در اندوه بماند  
 اما در آخر سال در خا ساطعام از آن بود و اگر بوقت خسوف  
 رنگ ماه سفید یا خاکش کون بود دلیل کند بر مباحی سیال  
 و بازاران بسیار بود و نیز آنها از آن بود در آخر سال فصل  
 در ماه اول بهمن ماه اول بهمن ماه اول بهمن ماه  
 که اندرین سالها چیز بسیار بود و برکت بود خاصه در اول ما  
 و بپره بختند و کرد در آخر ماه بپسند دلیل کند بر جنگ و خصومت  
 و دشمنی مردم با یکدیگر و بازاران و بیمار مردم بسیار بود و نیز دلیل  
 کند که مردی بزرگ از ولایت خود بیرون رود و از این باب  
 در این ماه در جنگ فتنه و خون ریزان بسیار بود فصل  
 در ماه اول بهمن ماه اول بهمن ماه اول بهمن ماه  
 که نم و بازاران بسیار بود و درها و اجاز باده شود و غله  
 و کشت بیکو باشد و پادشاه را بر رعیت عدل و انصاف رسد  
 ایمنی و ولایت بود خاصه در اول ما و اگر در آخر ماه باشد این  
 هر که کفتم کز بوی فصل در هلال در حکم هلال  
 اگر در این ماه هلال راست برآید دلیل کند بر نقصان خیرها  
 و اگر بکجانبه ای برخواستند بپند غله و میوه ها بسیار بود و اگر  
 نوحه بود و شایسته بد و صالح بود و اگر با آب که کفتم بازاران  
 بار در دلیل کند بر ستر غله و فراخی نعمت در این سال و ایمنی  
 و لا باشد و معیت خوش بود و برف و بازاران و ستم مادر  
 زمستان سخت بود فصل در هلال در حکم هلال

در ماه اول بهمن

در ماه اول بهمن

در ماه اول بهمن

در ماه اول بهمن



# در بیان آداب

شماره کسودار اگر در این ماه شماره کسودار برآید اگر زوایا  
مشرق برآید دلیل کند بر جنب و قتل از حرامها و راه زنان و خواب  
در حجاب و پیردن آمدن خوانج و صغف احوال دین و خون و بخت  
و قتل و ظلم و جور ملک و رعیت بود و در پنج و بخت بود مردم  
زاد و ولایت مشرق بعد از آن پادشاهها و خوانج ظفر ناپند  
و در سنگاری بود بعد از آن و لاینها ایمن کرد و مردم آرام گیرند  
و اگر بجانب مغرب برآید دلیل کند بر مرگ پادشاه نامار و فرزند  
و در و لاینها ایمن آشفته بود و کوان طعام در میان مردم و جنگ  
و حضومت باشد **فصل در بیان آداب در حکم**  
**شماره بزرگ** اگر در این ماه شماره بزرگ بپسند دلیل کند که  
پادشاه بیاید و یا پادشاه انوالات جنب کند و پادشاه  
هلاک کند و بجای وی بنشیند و ولایتش خراب کند خاصه  
از آن جانب که شاه افاده باشد بعد از آن مردمانند با  
النجاح و فلاح روی کند و احوال مردمان نیکو شود **فصل**  
**شماره قوس قزح** اگر در این ماه قوس قزح بجانب  
مشرق بپسند دلیل کند که در میان پادشاهها حینک و خصوص  
افتد و بیستامردم از مردم و جانب گشته شوند و اگر در آن جانب  
مغرب بپسند دلیل کند بر مرگ پادشاهها و حینک و تنگی بود  
خاصه و ولایت مغرب و بعضی از حکما گفته اند دلیل کند  
مرگ و تارید بآزان و پیردن اما خوانج و پادشاه قایل بود  
و اگر در این ماه ویران بجانب مغرب بپسند در این سال خط و تنگی بود

در بیان آداب

در بیان آداب

# در بیان آداب

امام و بآزان بپسند بود چنانکه گشت زاده و پادشاه روم مصر  
رسد و بپسند آید **فصل در بیان آداب در حکم**  
در این ماه حربه بپسند بجانب مشرق دلیل کند که در ولایت مشرق  
اهل تجارت بپسند مال جمع کنند و اهل صنایع از هر جایی هم  
جمع شوند از نیم بدخواه و بآزان بپسند بآزان و اگر در آن جانب  
مغرب بپسند دلیل کند که فاسد بپسند و مرگ بپسند و در  
ملح بپسند آید و فاسد بپسند از وی مردم در عذاب باشند  
باخر کار خیر انجامد و ماه بپسند بود **فصل در بیان آداب**  
**شماره** اگر در این ماه سحر بجانب مشرق بپسند دلیل کند بر دل  
شکی مردم و آرزای نوحها و معیشت و خیر مردم خاصه در آن  
ماه و اگر در آخر ماه باشد بر پست بپسند دی و پادشاه  
و ستم رسد اگر بجانب مغرب بپسند خاصه که ماه نافضل بود  
بود دلیل کند که زمستان سخت سرد بود و برف و یخبندان  
و مردمی بزرگ بپسند پادشاه خاصه شود و در ولایتش بسیار  
خراب کند و رعیت از وی رنجها کشند **فصل در بیان آداب**  
**در عجا** اگر در این ماه از آسمان عجیب بپسند دلیل کند که  
در این سال مرگ بپسند باشد و مردم از هر جای عالم و مصر و  
اما غله و حبوبات فراوان باشد و گشت و ایمن بود خاصه در  
آخر سال **فصل در بیان آداب** **فصل در بیان آداب**  
در این ماه از هوا بپسند شود دلیل کند و هلاک پادشاه و  
آشفته کی ولایت و تنگی طعام و نا امنی از دزدان و راهزنان

در بیان آداب

در بیان آداب

در بیان آداب

در بیان آداب



# در بیان اولیها

و بسوی مردم و قاصد و خرم و انکسین و بیابان و فصل  
**در بیان اولیها** اگر در این ماه عدل و برتری که صلاح حال است  
 و جزو برکات است و این سال بود و اگر در وقت غریب و عد  
 ماه فاضل و نور بود و دلیل کند که در اول سالها یا با نرا  
 افتد و فصل و فتنه و غارت و بیستابود مردم در غم و  
 اندیشه افتند اهل تجارت را کسب و معیشت کم بود و قاطعاً  
 فراوانی باشد و آخر صلاح پیدا شود **فصل چهارم**  
**در بیان خشتی** اگر در این ماه رخسندگی کرد و دلیل کند  
 بوانکه در این سال چنانچه یا نرا افتد و بیستابود و غارت  
 بیستابود مردم در اندیشه باشند و اهل تجارت کسب و معیشت  
 کم بود **فصل پنجم** در بیان حکم صلعه اگر در این ماه  
 صلعه و آتش فرو داید از هوادلیل بر جور و ستم یار شاه و  
 رعیت و نیز دلیل کند بر سخت بودن زمستان و بیستای بروج  
 و خصو و مخالفه ملوک با یکدیگر و شورش مردم **فصل ششم**  
**در بیان زلزله** اگر در این ماه زلزله یا زلزله یا زلزله کند که مردم  
 در این سال جز بیستابند و مپوها و جوها و نباتات زمین  
 و گیاه و ماهی در این سال فراوان باشد مردم را کسب و معیشت  
 باشد اما چنانچه یا نرا بیستای و افتد و بیستابود و فصل  
**در بیان زلزله** اگر در این ماه زلزله یا زلزله یا زلزله کند که مردم  
 در این سال جز بیستابند و مپوها و جوها و نباتات زمین  
 و گیاه و ماهی در این سال فراوان باشد مردم را کسب و معیشت  
 باشد اما چنانچه یا نرا بیستای و افتد و بیستابود و فصل  
**در بیان زلزله** اگر در این ماه زلزله یا زلزله یا زلزله کند که مردم  
 در این سال جز بیستابند و مپوها و جوها و نباتات زمین  
 و گیاه و ماهی در این سال فراوان باشد مردم را کسب و معیشت  
 باشد اما چنانچه یا نرا بیستای و افتد و بیستابود و فصل

در بیان اولیها

در بیان اولیها

در بیان اولیها

در بیان اولیها

در بیان اولیها

# در بیان اولیها

در بیان اولیها و زمان و زمان و زمان و زمان و فصل  
**در بیان اولیها** اگر در این ماه عدل و برتری که صلاح حال است  
 و جزو برکات است و این سال بود و اگر در وقت غریب و عد  
 ماه فاضل و نور بود و دلیل کند که در اول سالها یا با نرا  
 افتد و فصل و فتنه و غارت و بیستابود مردم در غم و  
 اندیشه افتند اهل تجارت را کسب و معیشت کم بود و قاطعاً  
 فراوانی باشد و آخر صلاح پیدا شود **فصل چهارم**  
**در بیان خشتی** اگر در این ماه رخسندگی کرد و دلیل کند  
 بوانکه در این سال چنانچه یا نرا افتد و بیستابود و غارت  
 بیستابود مردم در اندیشه باشند و اهل تجارت کسب و معیشت  
 کم بود **فصل پنجم** در بیان حکم صلعه اگر در این ماه  
 صلعه و آتش فرو داید از هوادلیل بر جور و ستم یار شاه و  
 رعیت و نیز دلیل کند بر سخت بودن زمستان و بیستای بروج  
 و خصو و مخالفه ملوک با یکدیگر و شورش مردم **فصل ششم**  
**در بیان زلزله** اگر در این ماه زلزله یا زلزله یا زلزله کند که مردم  
 در این سال جز بیستابند و مپوها و جوها و نباتات زمین  
 و گیاه و ماهی در این سال فراوان باشد مردم را کسب و معیشت  
 باشد اما چنانچه یا نرا بیستای و افتد و بیستابود و فصل  
**در بیان زلزله** اگر در این ماه زلزله یا زلزله یا زلزله کند که مردم  
 در این سال جز بیستابند و مپوها و جوها و نباتات زمین  
 و گیاه و ماهی در این سال فراوان باشد مردم را کسب و معیشت  
 باشد اما چنانچه یا نرا بیستای و افتد و بیستابود و فصل  
**در بیان زلزله** اگر در این ماه زلزله یا زلزله یا زلزله کند که مردم  
 در این سال جز بیستابند و مپوها و جوها و نباتات زمین  
 و گیاه و ماهی در این سال فراوان باشد مردم را کسب و معیشت  
 باشد اما چنانچه یا نرا بیستای و افتد و بیستابود و فصل

در بیان اولیها

در بیان اولیها

در بیان اولیها

در بیان اولیها

در بیان اولیها

در بیان اولیها

در بیان اولیها



و در خزان بخت بود فصلیست **سوم** برانکه از هوا  
 اگر در این ماه بماند از هوا بشنوند دلیل کند بر فساد مردم  
 و نامشاکاری مردمان بازمان خود و مردان با یکدیگر و  
 رنجور بجا صعب چون سرسام و زان بخت بیما صعب  
 بود اما تو خفا از آن بود فصلیست **چهارم** برانکه  
 از زمین اگر در این ماه بماند از زمین بشنود دلیل کند  
 که اندرین سال را بولایت هلاک شود و مردم در آن سال  
 باشند و در آخر سال خط و شکلی پیدا شود و احوال بازگشت  
 دشوار بود از نسبت و از و زاده زنان فصلیست **پنجم**  
 در زمین اگر در این ماه از زمین بشنود دلیل  
 کند بر یک احوال و خط و شکلی پیدا شود و احوال بازگشت  
 مصرفه و خون رنجور بود و هم چنین در و لایع از  
 خلیج و مرگ چنان پادان بود و اگر زمین لرزه در روز و  
 پادشاهی را بولایت ببرد و فساد بود از مردان و زاده  
 زنان و زاهدان شوار شود و در و لایع و مرگ و بخت  
 بسیار بود و در میان مشرف و محضوم فساد و عیب از آن  
 ان رنج و سخت بسیار بود و اگر باز زمین لرزه سناری بود  
 بپند دلیل کند در میان مردم خلیج فساد و اختلاف افتد  
 و در زیر و زاید شاه ظلم و بیادبی پیدا شود و عاقلان را  
 افت از ملحد سد و خط و شکلی پیدا شود و اگر زمین لرزه در  
 شب بود شرف و فتنه و مرگ بسیار بود و در عیب از پادشاه و

در بخت

در بخت

در بخت

و ستم بسیار شد و تمام عالم بماند با این ستم بسیار  
 و ستم بسیار بود و این ستم بسیار بود و این ستم بسیار بود  
 بفارسی از روی بخت ماه بداند که این ماه ستمی بود  
 بود و در دهم ستار و مار شایان بود و ستار و توفان و شورش  
 اندوی شریک بر آید و در عواقر و شود و در این ماه بسیار  
 شود و ماهی افندی که در بند و فلاح فضل قوی شود و بارها  
 در جانب مشرق بسیار شد نافع بود و خوردن ماه و بختها و  
 بر که و گوشت شکار و جماع کردن و بگوشت رفتن بگو بود و  
 در عین با ستمی اندرین رنجور و این ستم بسیار بود و در بختها  
 بود و این ستم بسیار بود و این ستم بسیار بود و این ستم بسیار بود  
 در این ماه هلاک در منزل شریک بود دلیل کند که باز آن بسیار  
 بار و سال بایرکت باشد و کسب مردم بگو بود و اگر در اول  
 ماه خشکی بود البته در هفتم ماه باران بسیار و اگر نیارد  
 نغور یا الله خدا این عالم بماند کان خود خشم گرفته باشد و در  
 اتمام و فساد مردم بسیار بود فصلیست **اول** در حکم کسوف  
 اگر در این ماه کسوف بود دلیل کند که حادثه ها و خبرها از لایع  
 پیدا آید و عالمی بزرگ بدید آید و در خان و مپوها افت  
 و ستم و بخت بسیار بود و اگر در آن فتنه بوفت کسوف و بخت  
 بود دلیل کند که خلیج عظیم و خون رنجور بسیار بود و غلها  
 و افت و ستم و فتنه بسیار شد و هلاک شوند فصلیست **دوم**  
 خسوف اگر در این ماه خسوف بود دلیل کند که در شهر ستمها و

در بخت

در بخت

در بخت

در بخت



و زیاده مال بزرگان بود **فصل در حکم پیران**  
این ماه حرب بجانب مشرق پیشند دلیل کند که بدو لایق  
و بلاد خراسان خطی و تنگی بود و مردم در اینجا بستانه لک شوند  
و اگر بجانب مغرب پیشند دلیل کند که جنگ مضبوط و خون  
درختن در ولایت مغرب بود و پادشاهانند بار جور و ظلم کند  
و بآزان در همه ولایت بستان بود **فصل در حکم سرجی**  
اگر در انیمه سرجی بجانب مشرق پیدا شود دلیل کند برفتن  
و بلا آوردن و آشفتنکی بدو ولایت فارس و زمستان سخت سرما  
بود و بوزخ بستان بود **فصل در حکم عجم**  
اگر در انیمه عجمی را ستا پیدا شود دلیل کند که اندر این مقام  
بآزان بستانان و خداوند مال را از سلطان بزنند و ببرد  
و مصرت بیند و کشته ها در دریا غرق شوند **فصل در حکم**  
**در همانند شخص هوا** اگر در انیمه مانند شخصی در  
هوا پیدا شود دلیل بر غم و اندوه مردم بود و مرگ و قحط  
و بیماری و کسب هلاک شد پادشاه بزرگ و قتل و خون و غنچه  
و بدی حال رسانا بود **فصل در حکم عدل** اگر در  
انیمه رعد بفرزد دلیل کند که از هفتیه اول بخیزد صلاح یابد  
در شهر و او غلبه و جویو بخا اندین ساینکو بود و اگر با غرنیک  
رعد باد شمالی بوزد دلیل کند که اندین سافتنه و کشتن  
و در خانانکو راقا بود و اگر نیا غرنیک رعد ماه و ایل  
باشد نمش فراخ بود و میوها بستان بود و نوزج کردن مردم

چپا

بسیار بود و اگر در غریب و در عهد ماه نافض النور بود دلیل کند که آن  
کفیم در سال آینده باشد **فصل در بیماری که در ریه است**  
اینما برن بسیار بسیار بسیار بود خاصه در ولایت بابل  
اگر باد و خشک بوی بار و سخت جمد از جانب مشرق مرید بوزگوار  
هلاک شود و اگر بجانب مغرب بود دلیل کند که سال نیکو بود  
و غله و میوه ها و حیوانات بسیار بود اما جمعی از مردم پارسا و هندی  
کار می برند و زکام و توله و سرفه مداین سال بسیار بود اما در  
سال فراخی و ارزانی طعام بود **فصل در بیماری که در ریه است**  
اگر در این ماه از اسماء الش بار و باجمد و با تمامان شود  
کند بر خفاک حضور و اشفاق و بدم و اندام مرید مانع  
و نیز دلیل کند بر هلاک جهان بایان و در خفا و موافق  
**فصل در بیماری که در ریه است** اگر در این ماه از ان سخت ببارد  
دلیل کند بر اقبال و بیکاری سال و جزو راحت و کبکله و بیکو  
بود و گفته اند که در این سال که هیچ ملوک بوسرفه نباشد و کلاه  
در طاعت خویش باشند و کلاه و غله فراوان بود و بازاران بسیار  
ببارد و بار سال کن باشد و سال امن بود **فصل در بیماری که در ریه است**  
**در نیکو** اگر در این ماه نیکو ببارد دلیل کند بر بیکاری و  
و بیمار و موفقت و خون و بختن خاصه در ولایت بابل و بایران  
بسیار بود و بیکاری زمین و کلاه بسیار بود و کار شاه بابل نیکو  
بود و در شمشیر مهور شود **فصل در بیماری که در ریه است**  
سعی اگر در این ماه خاک سحر از اسماء ببارد دلیل کند که خزان

21

三

کتابخانه

نکلی

سفر



از اجنبی و اشقی کی ولایت و نا امنی و غم و بد حکام مردم اولایت بود  
و بنابر زمین و غله و حبوبات و کرب و غم و فصلی در آنجا  
و نزع و کرم را که در اینها و نزع و کرم از استماتاد دلیل کند  
و بیماری صعب چون سرسام و بوسام و ذات النجس و این  
مانند بود و مراد چنانچه پان و مریدان و نزع و نزع از سبب اشقی  
و سبب بشود از یاد شاهان و رعیت جور و ظلم رسد فصل  
پنجم در بیان آنکه اگر در اینماه غلبه از استماتاد رهوا پیدا  
شود دلیل کند که مریدان فرمایند پیداشوند و با یاد شاه  
خراش خشک کنند و یاد شاه از دیار خود خروج کند و سبب  
از مریدان از لشکرش مضرت رسد و سبب انجام ظفر یاد شاه را  
بود در شمن مغمور کرد و فصلی در بیان آنکه اگر  
در اینماه نار یکی از رهوا پیدا شود دلیل کند بر نیا همی و هوا  
افت کش و غله و مراد چنانچه پان و حصونه با یکدیگر و جزه های  
از اجنبی و دوزخ باز دکانان بود و فصلی در بیان آنکه اگر  
در اینماه بار سخت بوزد دلیل کند که مریدان بزرگ هلاک شود  
و چون ریحین بیست بود و یکی چنانچه پان بود و اما کندم و حبوبات  
از آن بود و غم و اندوه مردم و اشقی کی ولایت بود و نه سنان  
سویکاستی بود و برون بیست بود و چنانچه پان از سر فاهد  
شوند فصلی در بیان آنکه اگر در اینماه  
بانک از زمین بشوند دلیل کند بر کوی تابستان و کمی آفاق چشمها  
و غم و اندوه و حصونه مریدان با یکدیگر و نیز دلیل کند که یاد شاه

۷۲۸

خبر

५१/५१

卷

از حضرت ابی بن کثیر

حرمنا و طاعت

از مولايت هلاك شود فصل پنجم در بيانك از مولايت  
اگر بانيك از هو دشونند دليل كند بر جنك و خصو و خون  
ريختن و غم و اندوه مردم و آشفته گي و لايت و فتنه و خون  
بود و برون بستان بود و بستانها پايان از سرما هلاك شوند  
فصل ششم در بيان حكمت از مولايت اگر در انعام و  
لوزه بستان كشد در ولايت دوم مخطي و مرك چنان پايان بستان  
بود و در خان ضعيف كرده اند خاصه در زمين لرزه بروز  
بود اگر باز زمين لرزه نكوك بستان بود و فتنه و خون ريختن  
بود و اگرمه بگردد زمانه ها كم بود دليل كند بر بستان برون و باران  
و هم چنين در ولايت بابل و خراسان بود و پادشاه مغرر اكار  
بنكوب بود و بر دشمن خنجر ايد و ايشان را مهور كند و از و  
بلكند و اگر باز زمين لرزه سي و زغام بود دليل كند كه بنا  
بهم و بلا و محنت بود از دشمنان و لايت شام و نوحه اوزان  
بود و از بستان بازاران و خيل زبان شود و پنهان مردمان  
اگر در وقت زمين لرزه آوازي شنوند دليل كند كه در زمان  
جنك فتنه بود و بازاران بستان بار و اكون زمين لرزه بستان  
دليل كند بويياري و كوماي سخت و مرك در ناستان و آشفته  
مردم بامكديكر و الله اعلم بالصواب و استميرم در بيان ماه  
آخر بستان محو بچي برومي با بس ماه بدانكه باز بستان  
روز بود روز چهارم از وي شماره بنطين بوايد و زير مهر  
شود و روز پنجم از وي شماره و ثابايد و اكسير خرد شود

رجل

نور

خبر



و در این ماه بارها خوش عهد الهی است و در این ماه بارها  
 کرد و غذا از هر چه لطیف و دریا صفت کردن پیش از غذاها  
 خوردن پنکوبود و گوشت کوسفند خوردن و بجمام رفتن  
 و پیرهن کردن از چیزها شور و سرکه و گوشت کوسفند خوردن  
 باید خورد **فصل در حکم کسوف** اگر در این ماه کسوف  
 بود در لیل کند که خمرهای از جیف حاد است عظم و رسمها  
 بدیدند و مپوهها از درختان در دزد و در ولا اینها اشفتند  
 و خرابی بود و اگر در نیک افتاب بود کسوف سرخ بود و جنگ  
 خون و بختن بسیار بود **فصل در حکم خسوف** اگر در  
 این ماه خسوف ماه بود در لیل کند بمرک بسیار در ولاست فارس  
 و بابل و محظی و تنکی بود و باران بسیار بود و خاصه در ولاست  
 کوهستان اما درختان انکور را آتش رسد و در آخر سال  
 غله ارزان بود و بر این کوهستان از بارانی رسد و بعضی  
 از حکمای قدیم گفته اند که نوس اشفتنی بود و در رشت شفته  
 و بیمار چها صفر و در چشم و در ولاست مغرب جنگ و  
 خون و بختن بود و در ولاست فارس مرگ بسیار بود و اگر در  
 ماه بود کسوف بسیار بود مرگ زنان بسیار بود **فصل**  
**در حکم در افساد آب** اگر در این ماه افساد آب بود  
 در لیل کند بر بسیار زدن و راه زنان و شتر و فتنه بود و بعد  
 از آن احوال مردم و رعیت نکوبود و از پادشاهان برون رفت  
 میل نکوبود **فصل در حکم در ماه**

کسوف

خسوف

افساد آب

در ماه

اگر در این ماه هلال راست بر آید در لیل کند بمرک و بیماری  
 مردم مان لاغر بود و هر که در این ماه و سال بیمار شود و شتوار  
 بر خیزد و اگر بکجاست بر خواسته باشد در لیل کند بمرک و بیماری  
 و از آنی نوخا و احوال مردم نکوبود و اگر ماه پارسا سی و  
 بود در آخر سال نوس و هم بود و اگر بیک نه روز بود پادشاه  
 انولایت عزم بجای کند و از لشکریان و پیران بسیار مردم بگیرند  
 و بعد از آن پادشاه در بکوی جای و بنشیند **فصل در حکم در**  
**حکم در ماه** اگر در این ماه در ماه بود در لیل کند بمرک  
 و فتنه و خون و بختن بسیار بود و کمی جو و کندم جو و بجا و کوفت  
 نوخا بود **فصل در حکم در ماه کسوف** اگر در این  
 سناره کسوف در بر آید در لیل کند که در ولاست روم اشفتنی  
 بود و در ولاست بابل مرگ بسیار بود و کوانی نوخا و غله بود  
 و در عین و طایف بارید و این و از آنی نوخا و از مبد مردم  
 بود **فصل در حکم در ماه بزرگ** اگر در این ماه سناره  
 بزرگ بپسند در لیل کند که اهل بدی و اهل خصومت بکار افتد  
 و مردم غرار رخ و هلاکت رسد و اگر پادشاه بزرگ بپسند خراج  
 در ولاست مشرق بود **فصل در حکم در فوج** اگر فوج  
 فوج بجانب مشرق بپسند در لیل کند که مرگ چها پادشاهان بسیار  
 بود و نبات زمین و گیاه کم بود و خالقه پادشاهان بایزید  
 بود و مقریان خود را بفرجاند و هلاکت کوسفندان بود  
 و اگر بجانب مغرب بپسند در لیل کند بوفتنه و بلا و بیم و رخ

کسوف

خسوف

افساد آب

در ماه

در ماه

در ماه



در ولایت مغرب و ظلم پادشاه مورعیت بود و پستای پادشاه  
 بود و پادشاهان بر دشمنان خویش ظفر نایند و پادشاهان  
 کند **فصل در حکم حرم** اگر در این ماه حرم بر پادشاه  
 پیدا شود بجانب شرقی دلیل کند که غلبه و نبات زمین فراوان  
 بود و پیمای صعب بود و کنگ که دشمن پادشاه باشند بعد  
 از آن بعد باز آیند و باران بسیار بود و اگر بجانب مغرب  
 پدید دلیل کند که اندر این سال مویه بسیار بود و باران  
 بسیار بود و اگر بجانب مغرب پدید دلیل کند که اندر این سال  
 مویه بسیار بود **فصل در حکم سحر** اگر در این ماه سحر  
 از آسمان پیدا شود دلیل کند و پستای نبات زمین و غلبه  
 بود و نباتی آنها بود و خاصه در ولایت مشرق و در آخر سال  
 بواسطه کسب زراعت و راه زنان بود و اگر بجانب مغرب پدید  
 دلیل کند که این کفیم در ولایت مغرب بود **فصل در حکم عجب**  
 اگر در این ماه عجب پدید آید و پادشاه پیدا شود دلیل کند  
 که پادشاهان را از خدمتکاران رنج رسد اما طغیان پادشاهان  
 را نشانی و خطی در هر تاجیه بود و مردمان در شورش باشند  
**فصل در حکم در شخص** اگر در این ماه مانند شخص از هوا  
 پیدا شود دلیل کند که مرگ مفاجات بسیار بود و بیماریها  
 صعب بسیار بود و زمین تیره و بیرون آمدن خوارج و مملو  
 و فتنه و جنگ خون رنجین بود و غم و اندوه مردم بود و  
 راه زنان بود **فصل در حکم در عید** اگر در این ماه عید

در حکم

در حکم

در حکم

در حکم

در حکم

بقره دلیل کند که هم و باران بسیار بود اما بیماریها صعب  
 بسیار بود و اگر در این ماه عید پدید آید و پادشاه پیدا شود  
 مرگ پادشاهان بسیار بود و غلبه و غلبه بسیار بود و اگر در این  
 بود دلیل کند که در سال اینده بیماریها صعب بسیار بود  
 و اگر در این ماه شام بقره بسیار کوفتند بود و باران بسیار  
 بود و باران زنی زخمها و طعام بود و خوردن شورش بود  
**فصل در حکم در حرم** اگر در این ماه حرم پدید آید  
 کند که اندر این سال مویه بسیار بود و باران بسیار  
 راهها منقطع شود و از سبب زراعت و راه زنان و فتنه  
 بود **فصل در حکم در عید** اگر در این ماه عید  
 از آسمان پدید آید دلیل کند که بر نا امنی و بیم مسافران از سبب زراعت  
 و راه زنان و کسب و نبات زمین و باران بسیار بود و مردمان  
 از زراعت مضرت رسد **فصل در حکم در عید** اگر در این ماه عید  
 اگر در این ماه عید پدید آید دلیل کند که پادشاهان را از خدمتکاران  
 رنج رسد و پادشاهان را از خدمتکاران رنج رسد و پادشاهان  
 پادشاهان بعضی از خاصه و بعضی از قوم خویش را هلاک  
 کند و اگر باران بحد بسیار دلیل کند و فتنه و شورش طعام  
 و اندوه در این ولایت بود **فصل در حکم در عید** اگر در این ماه عید  
 اگر در این ماه عید پدید آید دلیل کند که پادشاهان را از خدمتکاران  
 رنج رسد و پادشاهان را از خدمتکاران رنج رسد و پادشاهان  
 و مرگ پادشاهان بسیار بود **فصل در حکم در عید** اگر در این ماه عید  
 اگر در این ماه عید پدید آید دلیل کند که پادشاهان را از خدمتکاران  
 رنج رسد و پادشاهان را از خدمتکاران رنج رسد و پادشاهان

در حکم

در حکم

در حکم

در حکم

در حکم



# در ماه آخر بهار

در ولایت هند شان و در ولایت قزلباشك نشند و  
 شوش مردم بود و جور و ظلم پادشاه بود عتق و باران  
 کم بود و نبات و غله کم بود فصل **در ماه آخر بهار**  
 اگر در این ماه وزغ و کرم بسیار در لیل کند بر محظ و شکم و ولایت  
 و کوای نوخشا و اشفکی و غم و اندوه مردم مان از جور پادشاه  
 از یکسی مردم و معیشت اند این سال کم بود فصل **در ماه آخر بهار**  
 غبار اگر در این ماه غباری صعب پیدا شود در لیل کند بر  
 نبات و میوه ها از کوهی نبات و گیاهی و نبات زمین و غله  
 بسیار و بیجا صعب بسیار بود و از پادشاه ها و رعیت  
 و انصاف بود و خرد و اندک این بسیار بود و این فصل **در ماه آخر بهار**  
 بدست و کرم در این ماه اگر در این ماه ناری از هوا بدید  
 لیل کند بر نبات و میوه ها و مضرت باز رکبانان از سبب  
 دزدان و راهزنان اما عتق و نعمت بسیار بود و در این فصل **در ماه آخر بهار**  
 اندران در بار هلاک شود فصل **در ماه آخر بهار**  
 اگر در این ماه باد سخت هبل کند که نوخشا از آن شود  
 و پادشاه اند بار بالشو خورد حرکت کند بر مردم و لشکر  
 در اینجا هلاک شود و خورد و بخت باز آید و بیمار بجا صفر  
 و بیهای کرم غالب شود اما بسلامت باشد فصل **در ماه آخر بهار**  
 ستم در این ماه هوا اگر در این ماه بانک از هوا نشود  
 در لیل کند بر جبهك و خصوصه و خون رنجن و مرگ مفاصل  
 بسیار بود و افت میوه ها رسد و شکم مردم و کمی معیشت بود

در ماه آخر بهار

در ماه آخر بهار

در ماه آخر بهار

در ماه آخر بهار

در ماه آخر بهار

# در ماه اول تابستان

فصل **در ماه اول تابستان**  
 از این ماه پیش نور در لیل کند که در میان ملوک جبهك و خصوصه  
 افتد و در ولایت خرابی پیدا شود و مردم در غم و اندوه  
 باشند فصل **در ماه اول تابستان**  
 زمین لوزه بود در لیل کند بر خصوصه پادشاهان و یکدیگر و  
 اشفکی در ولایت بسیار بود و بیمار بسیار بود و مرگ مفاصل  
 خاصه در ولایت فارس و مدینه و هند و سنا و اگر زمین  
 در شب بود مرگ کوسفندان و کاوان و اشفکی در ولایت نابل  
 و خراسان بود و مرگ کودکان و طفل از شکم مادر میفتد و اگر  
 باز زمین لوزه نکند لیل کند بر جبهك و خصوصه و نشد  
 و خون رنجن در میان پادشاهان بود و پادشاه بزرگوار  
 کشته شود و اگر باز زمین لوزه مانند حربه در آسمان بدید  
 در لیل کند که پادشاه بر دشمنان خود ظفر باید و اما این ماه  
 بود و میوه ها از آن بود و نبات زمین و غله فراوان بود  
 اما **در ماه اول تابستان**  
 اگر در این ماه بفرسای بر مابدا که خزان سی روز بود و روز  
 ستم در این ماه و قبل فرو شود و روز هفدهم از وی هفت  
 بر آید و شریطن فرو شود و اگر در این ماه در این ماه بود در لیل  
 بر بیستای میوه در این ماه و پادشاه از خون کم شود و  
 صفراء زیاد شود و در وصفه و در گوشت بز غاله و  
 ناز و گوشت مرغ و بشر و ماست و غذاهای سرد و تر و خجالت

در ماه اول تابستان

در ماه اول تابستان



در ماه اول تابستان

و کدی نو بستانا بد خورد و مشك و عنبر و كافور بستانا  
 بستانا بد خورد تا آن در سن بماند **در ماه دوم تابستان**  
 کسوف افتاب بود دلیل کند که مردی نو زکوار میرد و اگر کسوف  
 کسوف در شش ماه افتاب تمام بود دلیل کند که پادشاه و فغان  
 و لایست خود بولایت دیگر شود و حبس کند و در بولایت بماند  
 کند **در خسوف** اگر در این ماه خسوف ماه بود دلیل کند که در  
 تابستان از کرمی بریم افت برسد و جو و غله پادشاه بر رعیت  
 بستانا بود و در ولایت فارس و بابل و محط و منگی بود و در ولایت  
 مغرب بنیاد صعب چون بوفان کوم بود و فتنه و خون  
 و بختن بستانا بود و موهها بستانا بود و خاصه در ولایت کوهستان  
 و اگر در نیمه شب تا نزدیک صبح کوفته باشد دلیل کند که در ولایت  
 فارس و ملخ اندام از زبان اندک کند و اگر نیک ماه بوفت خسوف  
 بستانا بود در آن سال ملخ بستانا بود از زبان نکند و جرها از آن  
 بستانا باشد و کوهی از هندیستان هلاک شوند و اگر نیک  
 ماه بوفت خسوف رخ بود در آن بستانا بود **فصل در ماه دوم تابستان**  
**در ماه اول تابستان** اگر در این ماه طبره افتاب بود دلیل کند  
 بوم و باران و زبانی اجزاء و چشمها و بنکور سن کش فتنه  
 زمین بنکوبور و دیگر حیوانات اندک بود و خرما و کجند اندک  
 بود و در آخر سال کوانی طعام بود و اندیشه مردم و ننگی بود  
 و منفعت باز رگازان کثرت بود **فصل در ماه دوم تابستان**  
 این ماه دایره ماه بود دلیل کند که نم و باران بستانا بود و بویها

در ماه اول تابستان

در ماه دوم تابستان

در ماه اول تابستان

در ماه دوم تابستان

در ماه اول تابستان

در ماه اول تابستان

و چشمها نیک بود و بنکور سن کش و زراعت و نباتات و غیره  
 بنکوبور و انکین و روغن و خرما کثرت بود و رعیت از  
 پادشاه عدل و انصاف بود **فصل در ماه دوم تابستان**  
 در این ماه هلال ناست برآید دلیل کند که اجزاء و بارانها و  
 چشمها و اگر بجانیت می برخواستند بود دلیل کند و بنیاد  
 و بخوری و کوانی طعام و نوس در شهرها و فتنای مردم  
**فصل در ماه سوم تابستان** اگر در این ماه کسوف  
 دار برآید دلیل کند که بنیاد صعب بود و کوانی طعام و نوس  
 و بیم در شهرها و فتنای مردم بود و اگر با این سناره حربه  
 در جانب مشرق پیدا شود دلیل کند که در ولایت عربیه  
 بستانا بود و اگر بجانب مغرب بیفتد و فرما بکاز عوغا کند  
 و مال توانگر از اغارت کنند و در ولایت فارس و محط و  
 ننگی بود و در میان مردم اختلاف افتد و حبس و محضوم  
 کند و بولایتها و دیگر غله و نعمت فراوان بود **فصل در ماه چهارم تابستان**  
**در ماه اول تابستان** اگر در این ماه سناره نوزد بیفتد  
 دلیل کند بر ننگی سال و مرگ چنانچه با بان و افت موهها و کجی چشم  
 و بیکی مردم و مضرت باز رگازان بود و اگر سناره نوزد  
 از روشنائی بیفتد دلیل کند بر مرگ مردم و نوزد کوار بدان  
 جانب که سناره افتاده باشد **فصل در ماه پنجم تابستان**  
**فصل در ماه اول تابستان** اگر در این ماه فوس و فرج بجانب مشرق پیدا شد دلیل  
 کند که پادشاه شهر و ولایت خود را خراب کند و مردم مانرا

در ماه اول تابستان

در ماه دوم تابستان

در ماه اول تابستان

در ماه دوم تابستان

در ماه اول تابستان



## در مآلک و ایستادگی

ریج و بلاد رسد و فتنه و خون و بختن بپشتا بود و مرگ چها پایا  
بود و کندی و جو و جو و بختن و از آن بود و توانگران و بزرگان  
شهرها را مضرت رسد و پادشاه دشمن خویش را هزیمت  
کند و امیران با پادشاه مخالفت کنند و با خبر پادشاه را بود  
و حمله را هلاک کنند و اگر بجانب مغرب بیدارند و لیل کنند که  
در شهرها خرابی بود و جنگ و خون و بختن بپشتا بود و در  
میان مردم مرگ بپشتا بود و در ولایت عرب و فارس و خطی و  
**فصل در حکم حربه** اگر در این ماه حربه بجانب مشرق  
بود و لیل کنند که در ولایت مشرق مرگ مفاجات بپشتا بود  
و پادشاه انولایت پی حربه باشند و اگر بجانب مغرب بود و لیل  
انولایت عاصه شود و بپشتا حربه کند و در میان رعیت الجحف  
افتد بعد از آن پادشاه استقامت کند دشمنان خویش را  
هلاک کنند در ولایت فارس و بینا و بیدار شود و مرگ  
کوسفندان و بنات زمین و غله اند و این است بپشتا بود **فصل**  
**در مآلک و ایستادگی** اگر در این ماه سرخی از جانب مشرق بیدار شود  
و لیل کنند و استغنی و جنگ و خصوصاً پادشاهان ببا یکدیگر  
و اگر بجانب مغرب بیدار شود و لیل کنند که در ولایت مغرب باشد  
**فصل در حکم عیال** اگر در این ماه عیال باشد  
بیدار شود و لیل کنند و مرگ و کوفتی از جانب و بیکسی مردم و  
استغنی و ولایت و مرگ چها پایا بود و غم و اندیشه مردم از  
سبب زدن و زده زنان و ایمنه و ولایت و مضرت بازگانان

بختن

بیدار شود

در مآلک

در مآلک

## در مآلک و ایستادگی

بود خاصه در اول سال و فصل اول در مآلک و ایستادگی  
شخص اگر شخصی در هوا بیدار شود و لیل کند که جنبها الجحف  
و غم و اندیشه و تشویش مردم و جنگ و خصوصاً پادشاهان  
با یکدیگر بکوبد و بکوبد و بختن و جنگ کنند شود و رعیت رنج و  
**فصل در مآلک و ایستادگی** اگر در این ماه در مآلک و ایستادگی  
کند که کوهی از بزرگان هلاک شوند و استغنی مردم در  
انولایت بود و اگر در مآلک و ایستادگی مردم بپشتا لیل  
کنند که در میان مردم مان اند و جنگ و فتنه و خون و بختن بود  
چنانکه شهرها را کوبند و اگر با غریبان رعد نکو بار و لیل  
کند و فراخی سال و از زانی طعام و نعمت و نوحها از آن بود  
و اگر با غریبان رعد ماه زائد التور بود و لیل کنند که خشم و غضب  
الله تعالی در انولایت بود از فساد معصیان ایشان و اگر با غریبان  
رعد ماه ناقص التور بود و لیل کنند که آنچه بقیتم در سال  
آینده باشد **در مآلک و ایستادگی** اگر در این ماه بجهت لیل کند که باز آن  
کم بار و آب چشمها و رودها کم باشد و غله و نبات زمین  
کم بود و جنبهای را جحف بپشتا بود و در میان رعیت الجحف  
افتد **فصل در مآلک و ایستادگی** اگر در این ماه  
هوا بیدار شود و لیل کنند و بختن و کوفتی و حربه کردن  
ملوک با یکدیگر و بپشتا کس و لشکر یا کشته شود و نوحها  
کران کرد و مردم در غم و اندیشه باشند و ناامنی و شفق  
ولایت بود **فصل در مآلک و ایستادگی** اگر در این ماه



سخت بیاید بیل کشید برینا ریخته صعب است ازین راه و کوه کانی  
 طفلان شکم ندارد در ماه بهرند و مردم را کتب معیشت  
 بود فصل **فصل در باران** اگر در این ماه انکوک ببارد  
 دلیل کند که خشک و فتنه و خون ریختن و نا امنی و آفت باشد بود  
 کوانه و نوحه و طعام بود و غم و نشو و نسیم مردم بود و بیماری و  
 فتنه است بود فصل **فصل در باران** اگر در  
 این ماه خشک است از این راه ببارد دلیل کند بر کوه باران و کسب  
 بهماز بها اما غله و جو بها بسیار بود و از یاد شاهان برین  
 عدل و انصاف بود و کتب معیشت و امن بود فصل **فصل در باران**  
 در این ماه در حکم و زغ و کرم اگر در این ماه و زغ و کرم از  
 آسمان ببارد دلیل کند که اندر این سال کشت و زرع آفت  
 رسد و نوحه کوانه کرد و محظوظ و تنگی بود و غم و اندیشه و  
 کسی بی منفعتی مردم بود و فصل **فصل در باران** اگر در این  
 ماه صعب بیاید دلیل کند بر خشک سالی و کوهی نایب و  
 لطاف و نبات زمین و خمرها از اجف و خصوصه یاد شاهان  
 با یکدیگر و آشفته گشت و خون ریختن و منقطع شدن  
 راهها انصاف زدن و راه زدن بود فصل **فصل در باران**  
 اگر در این ماه ناریکی و هوا پیدل شود دلیل کند که یاد شاهان  
 با یکدیگر و خشک و خصوصه کنند مخالفه و نبات ایشان پیدل  
 شود و بهشتای مردم نادر و نبات ایشان کشته شوند و نوحه  
 کران کرد و مردم غم و اندیشه باشند فصل **فصل در باران**

در ماه اول تابستان  
 در ماه اول تابستان  
 در ماه اول تابستان  
 در ماه اول تابستان  
 در ماه اول تابستان  
 در ماه اول تابستان

در ماه اول تابستان اگر در این ماه باد سخت ببارد و بیل کشید  
 هند و سنان و زنگار محظوظ و تنگی بوده باشد و در میان  
 مردم غم و اندیشه و اندوه بود و کشته بهار و در باغ و شوی  
 فصل **فصل در باران** اگر در این ماه  
 نشو و نسیم ببارد برینا صعب است مرگ و فاجات و آفت  
 و یکسوی مردم و کمی معیشت خشک و خصوصه لشکریان با یکدیگر  
 بود و باران بسیار بود و نبات زمین نیکو بود فصل **فصل در باران**  
 در این ماه در حکم و زغ و کرم اگر در این ماه و زغ و کرم از  
 آسمان ببارد دلیل کند که اندر این سال کشت و زرع آفت  
 رسد و نوحه کوانه کرد و محظوظ و تنگی بود و غم و اندیشه و  
 کسی بی منفعتی مردم بود و فصل **فصل در باران** اگر در این  
 ماه صعب بیاید دلیل کند بر خشک سالی و کوهی نایب و  
 لطاف و نبات زمین و خمرها از اجف و خصوصه یاد شاهان  
 با یکدیگر و آشفته گشت و خون ریختن و منقطع شدن  
 راهها انصاف زدن و راه زدن بود فصل **فصل در باران**  
 اگر در این ماه ناریکی و هوا پیدل شود دلیل کند که یاد شاهان  
 با یکدیگر و خشک و خصوصه کنند مخالفه و نبات ایشان پیدل  
 شود و بهشتای مردم نادر و نبات ایشان کشته شوند و نوحه  
 کران کرد و مردم غم و اندیشه باشند فصل **فصل در باران**

در ماه اول تابستان  
 در ماه اول تابستان  
 در ماه اول تابستان  
 در ماه اول تابستان  
 در ماه اول تابستان  
 در ماه اول تابستان







# در ماه و سطراد است

رسد و اگر در نیم شب کوفته شود یا در شاه در شمع خوش راهلا  
کند و خون و مرگ بپاشد و اگر نور یک صبح کوفته شود مرگ  
چهار یا بان بپاشد و فصلی در حکم در ماه  
در انماه دایره افتاب بود دلیل کند که مرگ یا در شاه بود  
خوش بود و اشتفکی و لایت و شمع و شمع مردم و رنج و نور  
از دندان و راه زنان بود و مضرت باز و کانا بود در  
و کی ابا و چشمها بود فصلی در حکم در ماه  
اگر در انماه دایره ماه بود دلیل کند بر او و باران و نیا  
زین و کاه بپاشد و مرگ چهار یا بان دشمنی مرغان بسیار  
بود و جنهای از اجنه و حضور دشمنان با یکدیگر بود فصل  
پیتر حکم در ماه هلال اگر در انماه هلال و لایت  
باید دلیل کند که مرگ و باران بپاشد و اگر یکجانبی بر خوا  
بود دلیل کند بر بپاشی شرفیان و از لایطعام بود و نوحها  
ازان بود و اگر بپند که یکسو خفته باشد دلیل کند که طاع  
کم بوده باشد و اگر هر دو سورا است باشد دلیل کند که شای  
مباک باشد و پسندیده و بگو باشد فصلی در حکم در ماه  
کسوز اگر در انماه سوره کسوز باید دلیل کند  
که فتای در هوا و غله و بیمار صعب بود و اگر آنکه سوره  
کوفته باشد بانک از هوا بشوند دلیل کند که مردم اند بارانها  
کند که پیش خدا تعالی ناپسند باشد و علامه خشم و غضب  
باشد و بگو یا در شاه انو لایت هلاک شود و مرگ چهار یا بان

در ماه و سطراد است

در ماه و سطراد است

در ماه و سطراد است

در ماه و سطراد است

# در ماه و سطراد است

بپاشد و اگر این سوره کسوز را بپند که و دشمنانی از  
سوره زهره مضرت شد است دلیل کند که اشتهار و نور و  
خطر باشد فصلی در حکم در ماه  
انماه سوره بر زک بپند دلیل کند بر فتنه و بلا و رنج مردم  
اند بار و حضور مزید شاهان با یکدیگر بود و قتل و خون  
و بختن بپاشد و محظوظ و نسکی بود و اگر سوره انماه بپند  
بپند دلیل است بر هلاک یا در شاهان بزرگ از انجا که سوره  
افتاده باشد فصلی در حکم در ماه  
انماه فوس و فوس و فوس بپند دلیل کند که بیک  
زمین و غله بپند و اما حنک و حضور یا در شاهان و شرف  
بود و لایت مصر و بپاشد و در باختر صلح افتد و اگر یکجانب  
مغرب بپند دلیل کند که مرگ چهار یا بان و کوسفند بود  
فصلی در حکم در ماه  
مشرق بپند دلیل کند که مرگ چهار یا بان و کوسفند از  
دیاران بپاشد و طعام اندک بود و در و گام و کول و شرف  
و بیرو خرس اندر این سوره بپاشد و مردم و شاهان یا بان و  
مضرت و سدر خاصه در نوک کسا که در آید و کول و شرف  
و بیرو هلاک شوند و مردم و اما از مشقین و هندی و اگر یکجانب  
مغرب بپند دلیل کند که مرگ چهار یا بان و کوسفند و کشتوی  
بپاشد و در و لایت مغرب یا در شاه اسلام را بود و کاه  
و از هر کس فصلی در حکم در ماه



این ماه سرخی از آسمان پیدا شود از جانب مشرق دلیل کند که بجا  
مشرق بود و بستان بود و باران و اگر شب سرخی بیند دلیل کند  
که یار شاه بزرگ ببرد و اگر بجا مشرب بیند دلیل کند که  
ایچه کفتم بجا مشرب بیند فصل در هر ماه حکم  
بجای آنکه در آسمان عجایب آسمان پیدا شود دلیل کند که در  
آسمان هلاک شوند بچه بستان افکنند راهها از سبیل  
و زاده زنان بستر شود فصل در هر ماه حکم  
شخص هر ماه اگر در این ماه شخصی از هوا پیدا شود  
کند و هلاک مردم از دریاها و بستان خرابی از دریا پیدا  
شود و غم و اندوه مردم بود و خط و مشک و نا امنی بود  
اهل کوهستان از یار شام جور و ظم رسد فصل در هر ماه حکم  
در هر ماه اگر در این ماه رعد بفرزد دلیل کند که صوها  
و انکور بستان بود و اگر سخت بفرزد دلیل کند که از مردم می بود  
در دریاها و بستان در خان افتد و انکور افتد رسد  
و اگر بوفت خردند و عد ماه زاید التور باشد دلیل کند بومر  
بستان و کمی غله و صوها و اگر ماه فاضل التور باشد دلیل کند  
که ایچه کفتم بدست آید بود و غله و نبات زمین کم بود اما  
کجاء کم بود و فصل در هر ماه حکم در هر ماه اگر در این ماه  
برف بچد دلیل کند که قتل و خون رنج بستان بود و مردم  
اند باران غم و اندوه بود و اجناس از اجف بستان بود و غله و  
بسات زمین و جوها و باغها بستان باشد فصل در هر ماه حکم

در هر ماه حکم  
در هر ماه حکم  
در هر ماه حکم  
در هر ماه حکم

در هر ماه حکم اگر در این ماه ضاعف از آسمان پیدا شود  
دلیل کند بومر و صعب خط و مشک و میع بستان باشد و خون  
و بخت و بوس و اندوه مردم مان بود و حشرات اهل بخت بود  
فصل در هر ماه حکم در هر ماه اگر در این ماه باران سخت  
ببارد دلیل کند بوفتای کشت و کواند و جوها و صوها و بستان  
شد صوها و مردم مراد رخ رسد و کشتهها در دریا غرق شوند  
در و لایق غرنک فصل در هر ماه حکم در هر ماه اگر در  
این ماه انکور بستان دلیل کند بوجنه و حضونه و خون رنج  
با بکد بکو و کواند و جوها و خط و مشک و جنه های از اجف بستان  
بود و اما غله و نبات زمین و جوها و باغها و بستان نبود  
فصل در هر ماه حکم در هر ماه اگر در این ماه  
سرخ از آسمان پیدا دلیل کند بومر و چنان باغ و اشفتگی  
و لایق مشرق و یار شاه بزرگ بدو لایق هلاک شود  
فصل در هر ماه حکم در هر ماه اگر در این ماه و زغ  
و گرم بستان دلیل کند بوفتای کشت و کواند و جوها و اشفتگی  
و لایق و غم و اندوه رعیت و جوها و یار شاه و زبان کار باز  
در شهرها بود فصل در هر ماه حکم در هر ماه اگر در این ماه  
غبار صعب از هوا پیدا شود دلیل کند که اندر این سال آتش  
زبان در شهرها و درها و مردم چنان باغها و بستان بود و در  
بستان مردم کفنگ و حضونه بود فصل در هر ماه حکم  
فصل در هر ماه اگر در این ماه بستان شد دلیل کند که بیماری







از آنکه خورد و باز در آن بهر ماه بهر یکم بخربید و بنیاس  
 باید کرد که گفته شد چنانکه از بهر شاه شریف در یکم بخربید  
 شب بودیم بود از بهر که فون اول بخربید و شب بیستم  
 بود تا بیستم بدین ترتیب نگاه دارد و بدینسان که نمود  
 شد این بخربید و بنیاس و بنیاس و الله تعالی بعد از فصل  
 اول در حکم کسی افتاب که در آنما کسوف افتاد  
 بود دلیل کند بمراد یاد شد بزرگ و اشرف که کلاب و شمشیر  
 مردم بود و غله و نبات پسندیده بود و نوحه های بود و  
 باز و کافران و اموات پسنداند و زن و راه زنان فصل  
 دوم در حکم کسی افتاب که در آن ماه خسوف ماه بود دلیل  
 کند که پادشاه او کلابت بپوشد یا بزرگ از مردن  
 خود را بکشد و لشکری بکشد یا کافران چنین جنک و خصو  
 کنند و مظفر شوند و در کلابت یا بل خوار چ در آیند و یا  
 پادشاه یا بل جنک کنند و خون ریز شود و اهل یا بل  
 مضرت پسند عافیت پادشاه بود دشمن خود غلبه کنند  
 و مانند و یاران پادشاه بودند و سراسر و بطرف شاه  
 خوار چ غلبه کنند و عافیت پادشاه شامرا بود و دشمن  
 زامه هور کند و زنان حاصله بچیز زبان کنند و اگر نه شب  
 تا نو یک جمع گرفته باشد کشت و غله نکوبد و اما قدر  
 اشفتگی بود فصل پنجم در حکم کسی افتاب که در  
 آنما دایره افتاب بود دلیل کند که هفت سال در کلابت افتاد

و فتنه بود و ملک چنان پادشاه و در آن نوحه ها و نوحه بود  
 بنیاس و جنک و غازی بود و معیت که بود فصل  
 ششم در حکم کسی افتاب که در آن ماه اگر پادشاه دایره ماله بود  
 دلیل کند بمراد یاد شد بزرگ و اشرف که کلاب و شمشیر  
 شوند و مرغان و ماهی بیستاب بود و آنچه و کلاب و نبات  
 و جو بهانه بود و فصل هفتم در حکم کسی افتاب که در آن ماه  
 اگر پادشاه ماله و کلابت بر آید دلیل کند بمراد یاد شد  
 و اگر بکتابت می برخواست بود دلیل بود یاد و غله و نبات  
 زمین بود و اگر در ماه محرم باشد پادشاه بزرگ هلاک  
 شود و نا امنه و کلابت بود و اگر در و جانیت می در هم آمد  
 باشد خطی تنگی و مرگ چنان پادشاه بود فصل هشتم در حکم  
 ستاره که کسی افتاب که در آن ماه ستاره مکسود آید  
 دلیل کند که در پادشاه در غارت جنک کنند و بیستاب  
 کشته شوند و اگر بکتابت مغرب هستند و کلابت یا در کلاب  
 سه سال خط و تنگی بود و مردم در بلاد و محنت باشند و  
 م ع بود و اگر در آن حال بزرگ بیاید دلیل کند که در آخر  
 نوحه از آن شود فصل نهم در حکم کسی افتاب که در آن ماه  
 اگر پادشاه ستاره بزرگ بیستد دلیل کند بمراد یاد شد  
 او کلاب و جنک و خصومت میان با یکدیگر و نا امنه مردم  
 و در آن راه و زنان و جو بهانه و آن بود فصل دهم  
 در فوس شرح اگر پادشاه فوس و فوس و فوس در سمت شرق

مک

مک

مک

مک



در ماه احمر تابستان  
پیدا شود دلیل کند که جنبش مقصود در مغرب زمین و باد  
سراغ اولایت گشته شود و محظی و منکی بود و بیمار که صفت  
فصل در بحر بحر میبارا کرد این ماه حربه از جانب  
بود دلیل کند که پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان  
و اگر بجانب مغرب بیند دلیل کند که در این سال گولش و  
پرو و خس و پیلند مرد مواسپان و حربه در زبان و شکا  
و چنانچه پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان  
و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان  
مردم شهر و اولایت پادشاهان کاری کنند اما عافیت کارها سبک  
بود فصل در بحر بحر میبارا کرد این ماه حربه از جانب  
مشرق بیند دلیل کند که در این سال و پادشاهان و پادشاهان  
و بخ و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان  
و خون و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان  
هلاک کند فصل در بحر بحر میبارا کرد این ماه حربه از جانب  
عجایب است اما پیدا شود دلیل کند بر پیمان که صاحب ملک پادشاه  
و عم و اندوه و نوس و بیم مردم مان و فتنه و آشفتگی و اولایت  
در اولایت پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان  
در این ماه حکما مانند شخص هو اگر  
انما مانند شخصی از هو پیدا شود دلیل کند بر عم و اندوه  
و پیمان و صفت و بیم مردم و جنه های از اجنه خاصه در اولایت  
پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان

کتابخانه آستان قدس

شود و پستانها را ببلای وقت بگذارد و آن را در میان دستها ببرد  
 آن صلح و آینه بد بد را بد قصه در هر روز در هر حال  
 اگر در این ماه رعد بفرود آید که بیان دهن و در حقیقت  
 میوه ها و گشت بگو بود اما گرم و خشک بود و در آخر سال  
 ملک بستان بود و نوس و بیم و بلا و زنج مردم بود و اگر بلا فرزند  
 رعد نیک از هوا بشنود دلیل کند که در آن ایامهای صعب  
 و مشکلی و خطری بود و باز کازان را از سبب زمان و ناه زمان  
 زمان برسد و فصل در هر روز حکم نوری اگر در این ماه  
 برف بستاند و خشک دلیل کند که هم و اندوه و اندیشه مردم  
 بود و خبرهای از اجنب بود و پادشاه اند بار هلاک شود  
 و پادشاه کرد و از آن سبب زمان و ناه زمان دست پادشاه  
 اشفتگی و رفته باشد و فصل در هر روز حکم نوری  
 در این ماه ضاعت شد و هوا پدید شود دلیل کند بر جنگ و خصم  
 و خون رنج و بستان و نشان سرما بود و مخالف پادشاه  
 بیا که بگو و نوس و ناه و بیم بود فصل در هر روز حکم نوری  
 حکم نوری اگر در این ماه از آن سخن بستاند دلیل کند بر زبانی  
 آنجا و چشمها و غله و جو و بیا بود و بستانهای صعب بود و  
 ملک چنان پادشاه و نوحه ها اگر آن کرد و بوم مردم علیه آمد  
 فصل در هر روز حکم نوری اگر در این ماه ملک بستاند  
 دلیل کند بر گریه نوحه ها و بستانها و مشکلی و خط و جنگ و خصم  
 و خون رنج و مرگ و مضاجات و اشفتگی و ناه بود و ناه











بود و بیست و نه ماه هلاک شوند و در ولایتها غله بسیار  
 و در میان پادشاه بابل جنک و خون ریزی بود و اگر پادشاه  
 مغرب بپندد دلیل کند بر پادشاهها و خواران و زانی بود و بیست  
 و نه ماه زمین و کجاء بود و در ولایت مغرب جنک و خون ریزی  
 و از چند مردان و راهزنان **فصل در حکم حرم**  
 اگر ماه حرم از استماید شود دلیل کند که در میان مردم  
 انداز جنک و فتنه و خون ریزی بود و اگر پادشاه مغرب بپندد  
 اند این سال از بیست و نه ماه و در میان پادشاهها و خواران  
 باشند **فصل در حکم سرخی** استماید اگر در راه باشد  
 از استماید شود از جانب مشرق دلیل کند بر خطی و تنگی طعنا  
 و خون ریزی در ولایتهای مشرق و اگر پادشاه مغرب بپندد  
 کند که آنچه گفته شد در ولایت مغرب زمین باشد لیکن با خورشید  
 صلح افتد و این بدید و مردم ما ایشان از بیخ و سینه شوند  
 و از پادشاه و رعیت عد و انصاف بود **فصل در حکم**  
**حکم عجایب** و اینها عجایب استماید شود دلیل کند که  
 اند این سال مردمان هلاک شوند و رعیت از پادشاه  
 رسد **فصل در حکم** و اگر در حکم باشد شخص اگر در  
 اینها مانند شخص هوا پیدا شود دلیل کند بر جنک و خون  
 و خون ریزی در میان ملوک و امیران بود و مردم اهل شمشاد  
 را بیست و نه ماه و پادشاهان و کواران و مردمان هلاک شود  
**فصل در حکم** و اگر در حکم باشد و اینها در حکم

در ماه اول خرداد

در ماه اول خرداد

در ماه اول خرداد

در ماه اول خرداد

زاید شود و دلیل کند بر پادشاهها کرم و خشک و پوفان و مرگ  
 کودکان و اگر هفتم ماه بفرید دلیل کند بر پادشاهان و مرگ چهار  
 پادشاه و دشتی و اگر هفتم ماه بفرید دلیل کند بر زنان آبستن که بچه  
 شکم بپندازند و در رخسان میوه را افتد و اگر سیزدهم  
 ماه بفرید دلیل کند بر مرگ پادشاهان و جانوران و بیست و نه  
 و بیست و نه ماه و بوسکونت و صلح لشکریان و ولایت و بیست و نه  
 و از زانی نعمت بود و اگر در آخر ماه بفرید دلیل کند بر بیست و نه  
 ماهی و مرغان و بیست و نه ماه و اینها و مرغان و کشت و فایده  
 باز دکانان **فصل در حکم** و اگر در حکم باشد  
 بود بجهت دلیل کند که قتل و خون ریزی بود و مردم را انداز  
 در غم و اندیشه باشند جزرها از اجنه بسیار بود و اما غله و  
 حبوبات بسیار بود و کثرت باران باشد **فصل در حکم**  
**در حکم صاعقه** اگر در این ماه صاعقه از هوا پیدا شود  
 دلیل کند بر غلبه باران و بیست و نه ماه و کشت و فایده  
 و بیست و نه ماه صاعقه و بیست و نه ماه و بیست و نه ماه  
 بر رعیت خاصه و از آن **فصل در حکم** و اگر در حکم  
 باشد اگر در این ماه باران سخت بارید دلیل کند بر باران غله  
 و کشت و فایده و بیست و نه ماه و اگر باران بحد بسیار  
 کند بر بیست و نه ماه و اندیشه مردم و بیست و نه ماه و بیست و نه ماه  
 لشکریان بود و بیست و نه ماه و بیست و نه ماه و بیست و نه ماه  
 مرگ اگر در این ماه نکول بیاید دلیل کند بر بیست و نه ماه

در ماه اول خرداد

در ماه اول خرداد

در ماه اول خرداد

در ماه اول خرداد



# در ماه اول خزان

۴۰

پادشاه بزرگ و کی معشیت مرد شاه و از آن غله و بستانای پادشاه  
 زمین فصلی که در هر یک خاک کینج اگر در پادشاه  
 خاک سرخ بیارد در پادشاه کند و خشکی سالی که آب و باران و غم  
 و اندیشه و عیب است مصتاره و ظلم پادشاه و استغنی که در پادشاه  
 و مراد پادشاه و کج غله و نبات زمین بود در هر یک خاک کینج  
 اگر در پادشاه و کرم در این ماه بیارد در پادشاه کند و بیمار و عیب  
 صعب جنگ و خصومت ملوک یا یکدیگر و بی کسی مردم و مضرت  
 اهل تجارت و مراد کوسفتند احوال در این سال فصلی که در پادشاه  
 حکم عیب است اگر در پادشاه احوال شود در پادشاه کند  
 و خشک و خصومت ملوک یا یکدیگر و بی کسی مردم و مضرت  
 زمین فراوان بود و انسا از آن پادشاه فصلی که در پادشاه  
 در هر یک خاک کینج اگر در پادشاه احوال شود در پادشاه کند  
 کند و مراد پادشاه و کج غله و نبات زمین بود در هر یک خاک کینج  
 باز رگنان و جزیره از اجنه فصلی که در پادشاه  
 سخت اگر در پادشاه احوال شود در پادشاه کند که اندک سال  
 مردمان از بزرگان و مهنه از مصروف شوند و غم و اندیشه  
 و شتویش مردم بیست بود اما غله و غله فراخ شود و باران  
 بیست بود و باز رگنان از امضرت رسیدن سبب دان  
 از رگنان و جزیره از اجنه فصلی که در پادشاه  
 حکم عیب است اگر در پادشاه احوال شود در پادشاه کند  
 بیست کند که اندک سال مردی بزرگوار هلاک شود و بیمار

در هر یک خاک کینج

در هر یک خاک کینج

در هر یک خاک کینج

در هر یک خاک کینج

در هر یک خاک کینج

در هر یک خاک کینج

صعب

# در ماه اول خزان

۴۱

صعب بیست کند و باز رگنان از امضرت رسیدن سبب دان  
 و راهزنان و جزیره های از اجنه فصلی که در پادشاه  
 باشد فصلی که در هر یک خاک کینج اگر در پادشاه  
 اگر در این ماه بیست از زمین بیست کند و کینج  
 ملوک و استغنی که در پادشاه و غم و اندیشه مردم و وفشای مبلو  
 بود اما غله فراوان بود و نبات زمین بیست بود و جزیره  
 بود فصلی که در هر یک خاک کینج اگر در پادشاه  
 اینما از زمین لوزه بود و بیست کند و کینج طعام و حو بها که  
 زمین لوزه ماه نازبان بود که سی و غله بود و بیست کند و کینج  
 کوسفتند و از آن پادشاه و اگر ماه نازبان بیست روز و  
 بارها سخت و بیست احوال عظیم حادث شود و اگر زمین لوزه  
 بیست بود و بیست کند که غله و نبات و باران و باران  
 بود و در و کینج بیست و کینج بیست و کینج بیست و کینج  
 بود و با خرسال بیست و کینج بیست و کینج بیست و کینج  
 و کینج بیست و کینج بیست و کینج بیست و کینج بیست و کینج  
 ماه افق بیست و کینج بیست و کینج بیست و کینج بیست و کینج  
 بود و در و کینج بیست و کینج بیست و کینج بیست و کینج بیست و کینج  
 و در و کینج بیست و کینج بیست و کینج بیست و کینج بیست و کینج  
 نیم از وی عفر باید و شرطین فرو شود و در و کینج بیست و کینج  
 از مشرف بیست و کینج بیست و کینج بیست و کینج بیست و کینج  
 غریزی موی شود و واجب شود فصلی که در پادشاه

در هر یک خاک کینج

در هر یک خاک کینج

در هر یک خاک کینج

در هر یک خاک کینج

در هر یک خاک کینج



خوردن و جماع کردن و گوشه لطیف و نازش خوردن و صوم  
خوردن مسموم کند و از پس طعام اندک آب بامد خوردن  
و بجماع اندک باید فتن و از ریاضت پرهیز کردن و حکمای قدیم  
گفته اند که اگر اقل این ماه روز یکشنبه بود و مستطاعت سرد  
بود و نایب استاکرم بود و کاو و کوسفند و روغن و انگیز  
در این شب استا بود و اگر روز دوشنبه بود و نایب استا خلد بود  
و درختان میوه داره کشت زراعت رسد و بیماریهای نادر  
و مرگ استا بود و بویخ زراعت رسد انگیز کز بود و اگر روز  
سه شنبه بود و مستطاعت سرد بود و بویخ نایب استا بود و مرگ  
زراعت و زکام و صرفه استا بود و اگر روز چهارشنبه بود و  
میان به بود و باران سخت بار و نایب استا خوش بود و میوه استا  
بود و انگیز و مرگ مرغان بیشتر بود و اگر روز پنجشنبه بود  
و مستطاعت سرد و ما خواهد بود و بویخ اندک بار و کل میوه  
استا باشد و انگیز و بویخ استا بود و اگر روز جمعه بود و مستطاعت  
میان به بود و جو و گندم و جو و بویخ استا بود و مرگ  
کوکان بود و اگر روز شنبه بود و بار استا بود و زمستان  
سخت بود و بویخ نایب استا بود و جو و گندم کز بود و مرگ  
کوکان و بیماریها مختلف استا بود **فصل در حکم**  
**کسوف** اگر در این ماه کسوف بود دلیل کند که در ششمین پادشاه  
مستخر پادشاه شوند و از مخرج استا زبان رسد و سه ماه از  
کسوف بود و در ولایت حبشه و نیکار محظوظ و نا امنی بود **فصل**

**در حکم کسوف** اگر در این ماه کسوف بود دلیل کند  
که زمین فارس پادشاه بدخو بود و بویخ نایب استا  
شود و در ولایت مغرب محظوظ و نیکو استا بود و مرگ  
بود و در ولایت بابل کشت و زرع زراعت رسد و مرگ  
بود و در پادشاه بابل شمشاد پیدا شود و جنک خون  
رخش استا کند و مرغها و ماهیها استا باشند و در ولایت  
مشرق و مغرب جنک و فتنه و خون رخش استا بود و مرگ  
بزرگوار در مغرب پادشاه طلب کند و در این سال در و  
بیشتر و کوی استا بود و اگر بویخ خسوف و نکش سرخ بود  
در میان امیران کوی کارها بود و چاه ماه احبام شود و بعد  
از آن استا بازان پیدا و اگر در نیمه شب بویخ کسوف  
باشد کسوف و جو کز بود و غزا اگر در استا بود **فصل**  
**در ماه افیاق** اگر در این ماه زلزله افتاد بود دلیل کند  
که جنک و فتنه در شهرها پیدا کرد و در خسوف و سخت زمین  
مردم بدیدند و اهل نازدگان از از اشتقاقی که است و خراب  
ریخ رسد **فصل در ماه** اگر در این ماه زلزله  
ماه بود دلیل کند بویخ استا جنک و فتنه عظیم و اشتقاقی  
سخت بود و نا امنی و ولایت بودان نیست و از راه زنان  
**فصل در ماه هلال** اگر در این ماه هلال زلزله  
برآید دلیل کند که زمین لرزه بود و کرای طعام و بویخ  
مردم بود و اگر بویخ استا بویخ خواسته باشد دلیل کند بویخ

در ماه خرداد

در ماه خرداد

در ماه خرداد



باید در خزان مپوه خشت کرد و نبات نمین و کشت بنکو  
 بود فصل در ماه و خطین که در این ماه باید دلیل کند بر  
 در کمره و چهل پان در نه مناسبت بود و خطی و تنکی  
 خاصه در دربار مغرب بود و ملا و فتنه مردم بود و یکی انهار  
 ماه باشد در دربار و حضور در میان پادشاهان و اشفندی و  
 بود فصل در ماه و خطین که در این ماه باید دلیل کند بر  
 بزرگ پیشت دلیل کند بر جنب فتنه و خون ریختن و اینجانب  
 که سناره افتاده باشد بود و مردم را اندازد و اندوه و  
 نا امنی بود فصل در ماه و خطین که در این ماه باید دلیل کند بر  
 و فرج در جانب مشرق پیدا شود دلیل کند بر جنب فتنه  
 که در ولایت مشرق بود و اگر جنب مشرق بود مرگ چاهای پان  
 بود و پادشاه بابل لا شود و اگر جنب مغرب پیشت دلیل  
 بر سلاطین و عیش و راحت خوشی مردم و مایه عدل و انصاف  
 پادشاه بود و رعیت بود و بعضی حکماء گفته اند که جنب و فتنه  
 در بلاد روم بود و اشفندی و ولایت فتنه و غلبه فریب  
 بود در آخر سال فصل در ماه و خطین که در این ماه باید دلیل کند بر  
 پیدا شود دلیل کند که در میان در فتنه و خون ریختن و  
 بیستابور مردم در دست یکدیگر هلاک شوند و مرگ چاه  
 بیستابور و اگر جنب مغرب پیشت دلیل کند که پادشاه انداز  
 بهر و بیندگان مبلع خداوند کار و بکوشوند و فایده پادشاه  
 از بیندگان پیشت در هر چهارم هزار و نامد از آن با بزرگان

در ماه و خطین

در ماه و خطین

در ماه و خطین

در ماه و خطین

هر چه و مصلحت پیدا شود فصل در ماه و خطین که در این ماه باید دلیل کند بر  
 این ماه سرخی بجانب مشرق پیشت دلیل بر جنب فتنه و خون ریختن  
 بیستابور و اشفندی و ولایت بود و اگر جنب مغرب بود دلیل  
 بر فرخی یعنی فایده احوال مردم خاصه که مازاید التور باشد  
 فصل در ماه و خطین که در این ماه باید دلیل کند بر  
 این دلیل کند که مپوه را آفت دسد و رعیت را از مضار مجور  
 پادشاه در غم و اندوه باشد بزرگان و اکابر معیشت کم شود  
 فصل در ماه و خطین که در این ماه باید دلیل کند بر  
 مانند شخصی از هوا پیدا شود دلیل کند بر مرگ پادشاه بزرگ  
 و اشفندی و ولایت و یکی طعامها و نا امنی بزرگان از سبب زلزله  
 و زلزله فصل در ماه و خطین که در این ماه باید دلیل کند بر  
 بعد بغیر دلیل کند که مردمی بزرگوار هلاک شود و اگر بوز  
 پنجم یا ششم ماه بغیر دلیل کند که پادشاه شهر هلاک شود و  
 مپوه و غله و انکور بیستابور و اگر بوز هفتم ماه بغیر دلیل  
 کند که نبات نمین و کشت و نوحها نیکو بود اما حال پادشاه  
 بد بود و اگر بوز نهم بغیر دلیل کند که ملخ بیستابور و مازان کمر  
 بود و اگر بوز دهم ماه بغیر دلیل کند که ملخ کشت و زرع را  
 بخورد و اگر بوز یازدهم بغیر دلیل کند که مردم و جو بیستابور  
 آن ولایت خوش گذرد و اگر بوز دهم بغیر دلیل کند که در میان  
 پادشاه دشمن پیدا شود از آن سبب پادشاهان خرج  
 بیستابور چنانکه خرینه می کرد و اگر بوز دهم بغیر دلیل کند بر

در ماه و خطین

در ماه و خطین

در ماه و خطین

در ماه و خطین







ماه آخر خزان افشای بزرگ قوس

هلاک شوند باریک فاشی از آنکه آخر خزان و حی  
 بنویسد من و قوس سی از آنکه ماه افشای بزرگ قوس  
 بدانکه نشین آخر سوز و زور بود باز هم از وی ستاره زبانی بود  
 و بنظر من و شود و روز بنبی هم از وی اکلیل بود و شد  
 فرو شود و در این ماه سرما آغاز کند و هیضه قوی کند و ابتدا  
 کند شام و تخم افکند و کوششها و حلقه خوردن صفت بود  
 هر نامد افند آب ناشناخته و در آن غله های کرم پر هنر کند  
 چون نغض و غنچه و جماع اندک باید کرد و بجماع اندک باید  
 رفتن البته فصل اول در آنکه کسوف است اگر در این ماه کسوف  
 افتاب بود دلیل کند بر بلای و فتنه و خون رنج و خرابی شهرها  
 و بعضی از حکما گفته اند که اگر بوقت خورشید افتاب سرخ بود  
 از زانی بزرگ بود در آخر سال و بیمار بخت است و بود  
 مردم در غم و اندیشه باشند فصل دوم در آنکه خسوف  
 ماه اگر در این ماه خسوف ماه بود دلیل کند بر فتنه و شتر مردم  
 و خون رنج و محظوظ نشود و روایت شام و یونان و فارس  
 بود و مرگ چنانچه پان و جنک و خسوف ماه شرف بود و پاک  
 بود کوار ببرد و اگر بجانب مغرب بود بار ریند شب بود یا نور  
 صبح گرفته باشد دلیل کند که غله کم بود و بیمار است و بود  
 خروج لشکر از اطراف شود و اگر در آن ماه بوقت خسوف سرخ  
 بود پادشاه و لایب را خراب کند و ایشان کرم بود چنانکه از  
 کوی نپان رسد اگر بوقت خسوف و نکش خاکستر کون بود

افشای بزرگ قوس

دانه

دانه

ماه آخر خزان

ولايت مشرق در شمن بسیار بود و پادشاه مشرق از ایشان میل  
 و رنج و سخت بپند اما عاقبت ظفر پادشاه مشرق را بود و ایشان  
 را هلاک کرد و در آخر سال غله فراوان بود فصل اول  
 در آنکه دانه افشای بزرگ در این ماه دانه افشای بود دلیل  
 کند بر هلاکت چنانچه پان و مضر مردم از جور و مضاره بنا  
 ملوک و خزان باز رگزان و نا امن راهها از سبب زبانی و  
 راهزنان و شورش مردم بود فصل دوم در آنکه دانه  
 ماه اگر در این ماه دانه بود دلیل کند که در زمین بابل چند  
 و فتنه و خون رنج در میان مردم بود اما در آخر سال الحواله  
 بنویسد فصل سوم در آنکه دانه اگر در این ماه دانه  
 راست بر آید دلیل کند بر زیادتی کله کوسفندان و از زانی  
 نعمت بود و اما اگر یکجا نبوی برخواستند بود و زستان  
 سخت بود و برف و برف بسیار بود و اما هلاک کوسفندان بود  
 فصل چهارم در آنکه کسوف اگر در این ماه کسوف  
 کسوف در این ماه دلیل کند که قوه پادشاه بنویسد اما ضعف  
 رعیت بود و کوانی بزرگ و بیمار 4 کوان و مرگ چنانچه پان و  
 استغنی که لایب خصوصاً خسوف انشمنان با یکدیگر و مضرت  
 باز رگزان خاصه در این لایب بود که ستاره بیدار باشد  
 فصل پنجم در آنکه دانه اگر در این ماه دانه بیدار  
 دلیل کند که پادشاهها و لایب با یکدیگر جنک کنند استغنی  
 در و لایب غلبه کند و در میان مردم همت و غلبت و جزها

دانه

دانه

دانه

دانه

دانه



از اجنب بود و آب چشمها و رو در خاها خراک بنات زمین  
 کم بود **فصل ششم در قوس فرج** اگر در این ماه قوس فرج  
 بجانب مشرق بیند دلیل بر مرگ پادشاه بود و مخطی و شکلی در و  
 فارس و بابل و مرگ پادشاهان آنوقت بود ناسه و پادشاه  
 عذر را بخانتواند بود از نا اصر اندر این سال بازان پادشاه بود  
 و اگر بجانب مشرق بیند اینهمه که گفتیم در سال آینده در وکلاست  
 مغرب بود **فصل هفتم در حوت و قوس** اگر در این ماه حوت و قوس  
 پیدا شود دلیل کند که در این سال که پادشاه از حوت و قوس  
 برهمان کوزند و مضرت رسد ناسه و پادشاهان هلاک  
 شوند و مردم ما و از غریب و بیماری پادشاه بود و شکلی طعام بود  
 پادشاه بابل از وکلاست خوشتر خرج کند و با لشکرت ناسه و  
 بایکدیگر بیکار کنند و وکلاست از آن سبب فتنگی بود و مخطی طعام  
 بود و بعد از سه سال پادشاه بابل از بیک خور و بیک کند و در وکلاست  
 خوراید و از حق تعالی بگویند اگر در این ماه پادشاه بیند دلیل  
 کند که توکان با مردم ما غلبه کنند و پادشاه فرمان بود از ناسه  
 ناسه و پادشاه را قوت بدهد و توکان را هلاک کرد و حال  
 ایشان را از اجاج بوند **فصل هشتم در حاکم** اگر در این  
 ماه سرخی از آسمان بجانب مشرق پیدا شود دلیل کند بر بیماری و کوب  
 و فتنای غلبه و اگر با سرخی ستاره بر پادشاه بزرگ هلاک  
 شود و اگر بجانب مغرب بیند جنگ خون رنج و خصومت پادشاه

فصل ششم

در حوت و قوس

در حاکم

بود پادشاه بود و وکلاست مغرب غم و اندیشه بود **فصل نهم**  
**در حکم عجب** اگر در این ماه عجب است آسمان پیدا شود دلیل  
 کند بر خصومت مردم پادشاه و ناسه و وکلاست از سبب پادشاه  
 و راه نگران و خرها از اجنب پادشاه بود و با خراش آسمان مردم  
 بود **فصل دهم در شخص مانند در وکلاست** اگر در  
 این ماه مانند شخصانی هوای پیدا شود دلیل کند بر خصومت پادشاهان  
 بایکدیگر و قتل خون رنج پادشاه بود و فتنای پادشاه و شک  
 مردم پادشاه و ناسه و وکلاست از سبب پادشاه و راه نگران و شک  
 رعیت از ظلم پادشاهان بود **فصل یازدهم در حکم**  
**و عدل** اگر در این ماه در عدل پادشاه پادشاه و پادشاه و پادشاه  
 از حکما گفته اند که اگر اول این ماه پادشاه پادشاه پادشاه که خبر  
 و منفعت بود و حوائج مردم بیک بود و اگر آخر ماه پادشاه و پادشاه  
 پادشاه بود اما منفعت کم بود و اگر در وقت غریب ماه پادشاه و پادشاه  
 باشد زمان سخت بود و پادشاه پادشاه و پادشاه و پادشاه  
 و اگر ماه ناصح بود و پادشاه و پادشاه و پادشاه و پادشاه  
 بود **فصل دوازدهم در حکم** اگر در این ماه پادشاه و پادشاه  
 دلیل کند که در وکلاست مغرب و سر و بیم باز توکان بود از سبب  
 دزدان و راه نگران و مضرت رسد و وکلاست مغرب از لشکری  
 و پادشاهان زبان پادشاه بود **فصل سیزدهم در حکم**  
 اگر در این ماه آتش از هوا پیدا شود دلیل کند که مخطی و شکلی  
 بود و قتل خون رنج بود خاصه در اندیشه که آتش افراشته

در حکم

در حکم

در حکم

در حکم

در حکم



# در ماه آخر حمل

بود و غنایند و اندیشه مردم بود از نا امنی و لایستاقی  
**فصل در حکم دانه** اگر دانه ماه باران سخت بار در لیل است که  
 از خضعت دانه از لیل و فتنه رسد بستان دزدان و حرامین  
 بستان بویه بستان بویه کنند و اگر باران بحد بستان و فتنه و خو  
 رختن در آن دانه بود که باران بار **فصل در حکم دانه**  
**حکم نکرک** اگر دانه ماه نکرک بستان بستان کند که در آن دانه  
 فتنه و شک و مضرت رسد بستان و در زمین بوی خوار ج بدید  
 این دستان بستان در نا امنی پیدا شود و اگر نکرک بستان بستان در آن  
 دانه بستان بستان بستان بود **فصل در حکم دانه**  
**خاک سیرخ** اگر دانه ماه خاک سیرخ بستان بستان کند که در  
 دانه مردمان رنج و دیوانگی و مرگ و فتنه بستان بود و نا امنی از  
 دزدان و راهزنان و دانه بستان که خاک سیرخ بارید **فصل**  
**فقر در دانه رنج و کرم** اگر دانه این ماه ورغ و کرم بستان  
 دلیل است بر فتنای بیهوشی و کونی بستان و غله بود و بیهوشی و سوسنا  
 و ذات الجنب و ماس و مانند آن و مردی بزرگوار می هلاک شود  
 و بستان کشتی در دانه ها غرق شود و در این سار و دانه بستان بود  
**فصل در حکم غنای** اگر دانه این ماه غنای صعب پیدا  
 شود دلیل کند بر بستان باران و دانه بستان و چشمتها بود  
 و نشویش مردم و جنرها از اجیف بیکسی مردم و کمی معیت اما  
 غله و جو و بستان بستان بود **فصل در حکم دانه**  
 این ماه نکرک دانه بستان شود دلیل کند که بستان زمین و غله و

دانه بستان

دانه بستان

دانه بستان

دانه بستان

دانه بستان

دانه بستان

# در ماه آخر حمل

خزانه از آن بود و در طرف جنوب باد بستان بستان مردم مازا سوسنا  
 و نوله و دانه بستان بود و کول و خرس و شیر و خرگوش و دانه بستان  
 این بستان بستان هلاک شوند **فصل در حکم دانه**  
 اگر دانه ماه باران سخت بستان بستان بستان بستان بستان بستان  
 نامد از آن و حاجت دانه بستان هلاک شوند و بستان بستان بستان  
 خاصا خود را بستان هلاک کنند و بستان بستان بستان بستان بستان  
**فصل در حکم دانه** اگر دانه این ماه بستان بستان بستان بستان  
 دلیل کند بر مرگ چنانچه بستان و بستان بستان بستان بستان بستان  
 مردم بود از شوی ظلم بستان بستان و نا امنی و اشفتگی بود و بستان بستان  
 ملوک جو و دانه بستان و مضرت رسد **فصل در حکم دانه**  
**بستان بستان** اگر دانه بستان بستان بستان بستان بستان بستان  
 بستان بستان و فتنای طعام و بیهوشی و ضعف بستان بستان و نا امنی  
 چهار بستان و مردم بزرگواران دانه و غرق شد و بستان بستان بستان  
 و جنرها از اجیف **فصل در حکم دانه** بستان بستان بستان بستان  
 دلیل کند که بستان بستان هلاک کنند و بستان بستان بستان بستان  
 در و بستان بستان و مرگ و خون رنج بستان بستان بستان بستان  
 لوزه و صد بستان بستان بستان بستان بستان بستان بستان  
 سرد بستان بستان بستان بستان بستان بستان بستان بستان  
 بود و اگر بستان بستان بستان بستان بستان بستان بستان بستان  
 در هر دانه بستان بستان بستان بستان بستان بستان بستان بستان  
 دانه بستان بستان بستان بستان بستان بستان بستان بستان

دانه بستان

دانه بستان

دانه بستان

دانه بستان

دانه بستان

دانه بستان



## در ماه اول سنه

دو روز بود در هفتم از وی سنه فلک آمد در این فرشتی  
و روز بیست یکم شوله بر آید و هفده فرشتی شود در این ماه  
اغاز کند و خمار غریزی در باطن ممکن گردد و غرایب  
هر سه و کتاب سرها کوسفتند و چیزهای کرم موافق بود از  
طعامها نوبه کینه از اجنه سر خصوصاً که در شب مانده  
باشد و از قصد و حجامه بپوشید و بپزد از اجاج اندک باید کرد  
و در این ماه بود که موسی عم از مادر منو شد مادرانها میلاد  
بود یعنی زادن آدم علیه السلام از بیست یکم کانون اول بود حکما  
فدایم گفته اند که اگر میلاد در روز یکشنبه بود زمان خوش  
بود و نم و بازاران بیکو بود و کوسفتند و دروغ و انگیس بپا  
بود و اگر میلاد در روز دوشنبه بود زمان بیکو بود و در  
نیش او بازاران بپا بود و در ناستاد و رفت مپوهها  
بپا بود و اگر میلاد در روز سه شنبه بود زمان بیکو بود  
گشت و ناستان خوش گذرد و کشته ها در دریا غرق شوند  
و در اینسان بپای بپا بود و اگر میلاد در روز چهارشنبه  
بود زمان سخت سرما بود و برف و برف بپا بود و ناستان  
کرم بود و غله بپا بود و در دام و سباع در کوهها بپا  
باشند و مپوها از دانه بود و اگر میلاد در روز پنجشنبه بود  
خوش بود و بخت کام مپوه سخت کرم بود و مرک بپا بود و اگر  
میلاد در روز شنبه بود زمان از کشت و بری و بازاران بپا  
بود و در چشم بپا بود و مرک کودکان و اگر میلاد در روز

## در ماه اول سنه

بود زمان سخت بود و بادها بپا بود و خاصه در ماه ابان  
و خیزان و ناستان سخت کرم بود و غله کمر بود فصل  
**در حکم کسوف و فلك** اگر در این ماه کسوف افتاد بود دلیل  
کند که زمان سخت بود و برف و برف بپا بود و در فصل  
غله و نبات زمین بپا بود و در ولایت مانندان فخطی و  
شکی بود و مرک بپا بود و ماه و مرغان آب بپا باشند و  
ولایت مغرب جنگ و فتنه و خون رنجی بود فصل  
**در حکم خسوف ماه** اگر در این ماه خسوف ماه بود دلیل کند  
بر مرک و خزان و شران استن بود و در ولایت های فارس و کارها  
نست بپا باشد کشت بیکو بود و اگر در نیمه شب کشته بود و در  
بپا بود و غله و جو بپا باشد و کوسفتند و چپایانان  
زحال بیکو بود و نبات زمین و غله فراوان بود و در میان  
خلف و مختلف بپا باشد و جمله باز دکانان از کسب کمر بود  
و اگر نوزد یک صبح کوفته باشد و ولایت فارس و اصفهان  
بپا بود و کوهها بپا بود و ماهی بپا بود و در ولایت عراق  
و بیم بود فصل **در حکم زلزله** اگر در این ماه زلزله  
افتاد دلیل کند که سرما صعب بود و اشفتگی در ولایت  
در کمان و بابل عم و اند بشه مردم و لاینها بود و خیزان از اجف  
بپا بود و اهل باز دکانان از منفعت بپا بود فصل  
**در زلزله ماه** اگر در این ماه زلزله افتاد بود دلیل کند که فتنه  
سری بود و برف و برف بپا بود و مردم مانوا از سرما مضرت



رسد و گویند هلاک هلاک شوند و نبات زمین بیجا  
 بود **فصل در بیان هلاک کردن نبات هلال راست**  
 برآید دلیل است برآوردن آن نواحی خاصه که بهنگام بهار و تابستان  
 گرم بود و اگر بکجانبی برخواستند بود باران و برف بسیار بود  
 و چشمها و کمرها و دریاها و آبهای آبی بسیار بود و غله و نبات  
 فراوان بود **فصل در بیان کسوف و خسوف** اگر خسوف  
 دراز است باید دلیل کند که فتنه عظیم در دلهای فارس و کرمان  
 بود و در شمیم پادشاهان انوالات بود و جنگ و خونریزی  
 آشفتگی بسیار بود و اگر بکجانبی برآید در دلهای فارس و کرمان  
 بسیار و شهرها و آب و باران بسیار و آب چشمها  
 بسیار کرد **فصل در بیان خسوف و کسوف** اگر در تابستان  
 بزرگ بینند دلیل کند برخط و نشانی که در چاهای پان و  
 پادشاه بزرگ هلاک شود و اینجا که ساراه افتاده باشد  
 و رعیت از لشکریم بود از جهت آنکه ایشان دست درازی کنند  
**فصل در بیان خسوف و کسوف** اگر در تابستان و فرج از  
 جانب مشرق پیدا شود دلیل است برآمدن کسوف و فتنه جنگ  
 و خونریزی در دلهای مشرق و اگر بکجانبی برآید  
 کند که در فصل بهار و تابستان و سه ماه بهشت از آن بود  
 بعد از آن نواحی که در دلهای تابستان و بهار و کسوف  
 بود و در زمین بایک مغرب خونریزی و جنگ و آشفتگی  
 بود **فصل در بیان خسوف و کسوف** اگر در تابستان و بهار

در ظاهر و باطن

در ظاهر و باطن

در ظاهر و باطن

در ظاهر و باطن

از استایند شود دلیل کند که غله و حبوبات بسیار بود و شام  
 رعیت بر خداوندگار آن عاصه شوند و بعد از آن بطاعت  
 آیند و باران بسیار بود و برف و یخبندان بسیار بود **فصل در بیان**  
**در بیان خسوف و کسوف** اگر در تابستان و فرج از  
 کند که اگر بکجانبی برآید در دلهای مشرق و جنگ و آشفتگی در میان  
 مردم و دلهای مشرق بود و اگر بکجانبی برآید در دلهای مشرق  
 و دلهای مغرب بود و نبات زمین و میوه بسیار بود **فصل در بیان**  
**در بیان خسوف و کسوف** اگر در تابستان و فرج از  
 کند که غله و نبات زمین و طعام بسیار بود و کسوف و خسوف  
 کم بود و عاصه اهل تجارت را در سر و مرگ چاهای پان بود  
**فصل در بیان خسوف و کسوف** اگر در تابستان و فرج از  
 غم و باران بسیار بود و آب و میوهها و انکور بسیار بود و در تابستان  
 آبها و چشمها بود و اگر با غریب و عدو بود بسیار بود و بعضی حکما  
 گفته اند که بسیار غریب و عدو اند این ماه دلهای پان بود  
 پادشاه **فصل در بیان خسوف و کسوف** اگر در تابستان و فرج از  
 خصوص از هوای پیدا شود دلیل کند که جنگ و فتنه و خونریزی  
 و خصوص مردم و ظلم پادشاه و رعیت بود و برون آمدن خون  
 بسیار و بپسند و در آخر این سال فتنه و جنگ طعام بود و کسوف  
 نواحی و لشویش مردم بود **فصل در بیان خسوف و کسوف** اگر در تابستان و فرج از  
 اگر در تابستان و فرج از پان بود دلیل کند که پادشاه انوالات مردم و کسوف  
 زامه کند مال پشان و جمله تصرف کند و نبات زمین بسیار

در ظاهر و باطن

در ظاهر و باطن

در ظاهر و باطن

در ظاهر و باطن

در ظاهر و باطن



قَمَاهُ أَتَى مَسَا

بود که معیشت کم بود و بیکم در دلائیها بمن بود و زبان  
وزاره زنان هلاک شوند **فصل پنجم در حکمت**  
اگر در اینها از اسما آتش بیارد دلیل کند که جنک و فتنه خون  
و بختن بیستابور و احوال مفسد او و زنان بد بود و در آخر  
سال باز دکانان افاند و منفعت بود **فصل ششم در**  
**باز آن سخت** اگر در اینها باران سخت بیارد دلیل کند بر  
زیادتی آنها و چشمها و روردها بیستاشود و شهری از شهر  
روم خراب شود و مردم را که معیشت و خرید و فروش بیکو  
بود و رعیت از بیاد شاه عدل و انصاف بود **فصل هفتم**  
**در نیکو** اگر در اینها نیکو بیارد دلیل کند که عوالت و ظالما  
بیستاشوند و رعیت از ایشان زحمت بسد بعد از یکسال  
یا بشاه هلاک شود و مالش حمله بیازاج شود و ولایت  
ایشان بمن بود **فصل هشتم در خفا کسی** اگر در  
اینها خفا کسی بیارد دلیل کند که غم و اندوه مردم بود و بیکم  
باز دکانان و منفعت کم بود از سبب زنان و زاره زنان و در  
سال پیشا پادشاهان جنک و فتنه خون و بختن بود و فتنه  
ولا بش بود **فصل نهم در کرم و زرع** اگر در اینها  
کرم و زرع بیارد دلیل کند که بیمار چاه صعب بر مردم بدید  
آید و در اول بیمار زنان و بیماری و خزان باشد و فتنه  
میوهها و غله بود و در این سال از کرم و شر و خس و میر مردم  
و چاهایان ضرر نمایند و بر رعیت از ملوک جور و ظلم و

خمس و عشق

درمیا اولیٰ فیہما

فتویش بود فضیلت در عجب است اگر دانه بغداد  
صعب است استامپدا شود دلیل کند بر خضره از اجنه و غم اند  
و ستم مردم وجود ملوک بود عبت و خشکی و او کی لها و کی  
سعت اهل دکانان اما کو سفند از ر و غن پشای بود و  
عسل پشای بود فضیلت است که در نایاب است و رانما  
نار یکی از هوا پیدا شود دلیل که آفت مپوها بود و می  
سخت و بی کسی مردم بود و جور ملوک بود عبت و غنا این از  
سخت زان و راه زان بود فضیلت در عجب است که در حکم  
بای سخت اگر دانه نایاب است سخت بجهت این کند که پادشاهان کو  
در عجب است شود و کو و هو از لشکر کشنده شوند و پادشاه  
نفاوت بودند و در پادشاهان است سخت بود و پشای صعب  
باشد فضیلت است که در حکم نایاب است که در پشای  
نیک از هوا پشای دلیل کند که پادشاه و فتنه و ملخ بود و زمین  
نور و نایاب مردم وجود و ظلم ملوک بود عبت بود از لشکر  
مردم رنج و سخت پشای است فضیلت است که در حکم نایاب  
در عجب است اگر دانه نایاب است که در زمین نشین است که در خصوص  
ملوکان نایاب بود و فتنه و خون و محنت و آشفته نئی و نایاب  
و در عجب است از آتش سوخته شود و کی عبت نایاب و کافان  
و در آخر است این پادشاه و احوال مردم نیکو بود و فضیلت  
پنج در عجب است اگر دانه نایاب است که در زمین نشین است که  
امیران بر پادشاهان نایاب کنند و در پشای مردم خبک و فتنه

子

کتابخانه

محمد بن عبد الله

مذبح

کتابخانه

تاریخ







# در ماه و سیزدهمین

و بیست و نهمی عمارت بود و اگر بود از فرشتگان کوفته بودیم و نور  
 و آشفتنی و لایب بود فصل در حکم خسوفها اگر در این  
 حقیقی ماه بود دلیل کند که اند این سال بابت زمین و غله فراوان  
 بود و در ولایت فارس و خراسان ایمنه بودند و در همه جایگاه از زلزله  
 بود و موه و آفر و اگر در نیمه شب کوفته باشد ملخ بیست و دهم  
 زبان نکند و نم و باران بیست و نهم و آب چشمه ها و بستان زمین بیست و نهم  
 و اگر بوفت خسوف و کشت خاک کشت کون باشد در ولایت مصر از  
 پادشاه بر عتق زبان رسد و مهران بکد بکوزا بکشد اگر نو  
 صبح کوفته باشد مباحلا بوفت دفع کفین بیست و نهم و در کوفت  
 و خشکی بود اما انکبین بیست و نهم فصل در ماه اقبال  
 اگر در نیمه ماه اقبال بود دلیل کند که مرگ بیست و نهم و نیز  
 کوفتند هلاک شوند و خشک شد درختان موه و در و بیست و نهم  
 بیست و نهم و اندوه و بیکی مردم و کمی حدیث بان کائنات از  
 دندان و راهزنان و نا امنی راهها بود فصل در حکم خسوفها  
 اگر در نیمه ماه اقبال بود دلیل کند که در آخر ماه  
 نستان بوفت بیست و نهم و باران و زیارتی آب چشمه ها  
 در فصل عمارت و بستان زمین و کشت و کاه بیست و نهم و مردم را  
 و نوله و سرفه و بیماری چایا پان بود اما سقیم بود فصل  
 ششم در حکم اهل لال اگر در نیمه اهل لال راست  
 برآید دلیل کند که بستان زمین و غله و کاه بکوه بود و اگر بکشد  
 وی بخواسته بود درختان موه و از سرها پان از نکر افت

نصف

نصف

نصف

نصف

# در ماه و سیزدهمین

و بیست و نهمی عمارت بود و اگر بود از فرشتگان کوفته بودیم و نور  
 و آشفتنی و لایب بود فصل در حکم خسوفها اگر در این  
 حقیقی ماه بود دلیل کند که اند این سال بابت زمین و غله فراوان  
 بود و در ولایت فارس و خراسان ایمنه بودند و در همه جایگاه از زلزله  
 بود و موه و آفر و اگر در نیمه شب کوفته باشد ملخ بیست و دهم  
 زبان نکند و نم و باران بیست و نهم و آب چشمه ها و بستان زمین بیست و نهم  
 و اگر بوفت خسوف و کشت خاک کشت کون باشد در ولایت مصر از  
 پادشاه بر عتق زبان رسد و مهران بکد بکوزا بکشد اگر نو  
 صبح کوفته باشد مباحلا بوفت دفع کفین بیست و نهم و در کوفت  
 و خشکی بود اما انکبین بیست و نهم فصل در ماه اقبال  
 اگر در نیمه ماه اقبال بود دلیل کند که مرگ بیست و نهم و نیز  
 کوفتند هلاک شوند و خشک شد درختان موه و در و بیست و نهم  
 بیست و نهم و اندوه و بیکی مردم و کمی حدیث بان کائنات از  
 دندان و راهزنان و نا امنی راهها بود فصل در حکم خسوفها  
 اگر در نیمه ماه اقبال بود دلیل کند که در آخر ماه  
 نستان بوفت بیست و نهم و باران و زیارتی آب چشمه ها  
 در فصل عمارت و بستان زمین و کشت و کاه بیست و نهم و مردم را  
 و نوله و سرفه و بیماری چایا پان بود اما سقیم بود فصل  
 ششم در حکم اهل لال اگر در نیمه اهل لال راست  
 برآید دلیل کند که بستان زمین و غله و کاه بکوه بود و اگر بکشد  
 وی بخواسته بود درختان موه و از سرها پان از نکر افت

نصف

نصف

نصف

نصف



در حاکم در حاکم  
بجانب مغرب بود آنچه گفتیم در ولایت مغرب مین بود  
پادشاهان حد و انتصابش کردند و غله و میوه ها از آن بود  
فصل در حکم راجع به رانها و عیال آنها  
دلیل کند که زنان این بچه رانها افکند و میوه ها با یکدیگر بچند  
و خصوصاً و اهل تجارت را اخبارت ما بود از حرامها فصل  
در از در هر رانها شخصان هو اگر در اینها باشد  
شخصان را نباید شود دلیل کند که زنهای سخت بود و تنگی  
طعام و آشفتنی در ولایت و نوس و بیم بود و پادشاه با لشکر  
هلاک شوند و ولایتها خراب شود و بیانی مردمان بگویند فصل  
چهارم در حکم رانها و عیال آنها  
و خصوصاً و خون و بختن بسیار بود و آشفتنی و ولایت و غم و اندوه  
بود و اکرمه نافع نور بود چنانکه گفتیم بعد از اینده خواهد  
بود و آثار بسیار از آن و صلاحیت و ایمنی بدیداد فصل  
در حکم برف اگر در اینها برف بدیدد و خشد دلیل کند برف  
و تنگی و خون و بختن در ولایت مصر و بابل و بزاران بسیار بود  
و پادشاهان و چشمه ها و غله و نباتات مین بود و زمینها را و  
بنمای بیشتر بود فصل در حکم عیال رانها  
صاعقه اندر هوا پیدا شود دلیل بر خبک و خون و بختن کند  
و خصوصاً پادشاهان با یکدیگر بود و نا ایمنی بود و عمارتها را  
در آتش سوخته کرد و مردم در غم و اندیشه باشند فصل  
ششم در حکم باران سخت اگر در اینها باران سخت بیاید

دلیل کند که مرد مژگان دارد و چشم پیدا شود و غله و کشت فراوان بود  
و اگر بازان بحد بیار و مرک مقلحات و بیمار بها صعب **فصل**  
**در حکم لکوک** اگر در انماه لکوک بیار و دلیل کند که خبر و برکت  
وصفا و جعت و قوت بسیار بود و عدل پادشاه بر رعیت بود  
انصاب بدید و غله و حبوب بسیار بود و باز رکانان و در  
این سامعت بشیر بود **فصل** **در حکم خاک سیخ**  
اگر در انماه خاک سیخ از آسمان بیار و دلیل کند که آفت چها پان و  
مرک و بیمار بها بسیار بود و اندیشه مردم از جور پادشاه و نا اعدی  
و آفت مردم بود اما غله و نبات نیکو بود **فصل** **در حکم**  
**ورغ و کومر** اگر در انماه ورغ و کومر از هوا بیار و دلیل کند بو  
مخطی و مشک و عجم و اندوه و اندیشه مردم و کولای تو خها و بیمار بها  
صعب جور پادشاه بر رعیت و مصرت باز رکانان و کوی معشت  
بود از سبب زدن و زاهدان **فصل** **در حکم غصا صعب**  
اگر در انماه غصا از هوا پیدا شود و دلیل کند بر نا امنی و کلايت و اشفتن  
و حضومت ملوک و با یکدیگر و مزین و بخت بسیار بود و در آخر  
شاد و بیمار زمان و ایشان صلح افتد و غله و نبات زمین بسیار  
بود و مردم مراکت معشت را نیکو بود **فصل** **در حکم**  
**نامرک هوا** اگر در هوا نمرک پیدا شود و دلیل کند بر خسرو  
صلاح و کلايت و عدل پادشاهان بر رعیت و کشت کم بود  
اما در آخر سال برکت و جعت بدید **فصل** **در حکم**  
**در نیک هوا** اگر در هوا نیکو بشنوند و دلیل بر آنکه



این ماه باران زیاد و غله و نبات زمین نیکو بود و باران را نوا  
 منفعت بود و کشتن ماه در بارانها غنی شوند **در فصل**  
**در فصل** اگر در این ماه نیکو بود زمین بشنوند دلیل کند  
 بومرگ و قحط و بیماری و سبب غم و اندوه مردم بود و باران  
 بسیار و زیاد در آنها و چشمها بود در زمین لوزه بود و غله  
 و نبات زمین بسیار بود و حیوانات و بکین نیکو بود و از باران  
 بزرگ و عسل و انصاف بداد و فصل **در فصل**  
**در فصل** اگر در این ماه نیکو بود زمین بشنوند دلیل کند که باران شاه مغرب  
 لشکر جمع کند بر جای بیکانه بحرب و در زمان ناهیه لشکر  
 بسیار اهل کشتند و در باران شرف غنی و شکی بداد و  
 و عسل از باران شاه مضاره رسد و در آخر سال حواله مردم نیکو  
 بود **فصل** اگر در این ماه نیکو بود زمین بشنوند دلیل کند که باران  
 و بیماری بسیار باشد و لشکرها جمع آیند اما خون و بختی بود  
 و در آخر سال شکی طعام بود و اختلاف احوال مردم و اشتغال  
 در زمان و راهزنان بود و خون بسیار بودند و باران بسیار  
 و الله تعالی اعلم و **در فصل** اگر در این ماه نیکو بود زمین بشنوند دلیل کند  
 بر وی بفرستد و **در فصل** اگر در این ماه نیکو بود زمین بشنوند دلیل کند  
 بدانکه شباط بیست و هشت روز بود نایب و سال چهارم بیست  
 نه روز بود از بهر آنکه این از بهر نایب و سال چهارم بیست  
 نوزده روز است و سعد بلبل بود و طرفه فرود شود و روز بیستم

نصف

نصف

نصف

نصف

از وی

از وی سعد است و باید و چهره فرود شود و روز دوم باران  
 سیم ناچار باران باران بسیار و چون از شباط هفت روز بگذرد  
 و چهره اول بپسند و آب چون روز چهارم بگذرد و چهره دوم  
 بگذرد و بود درختان بپسند و چون روز بیست و یکم بگذرد  
 و چهره سیم بپسند و چهره قوت افتاب باشد روز پانزدهم اینها  
 زمین کرم و درختان و کشت کشته و محکم گردد و باران بگذرد  
 درختان آبش بپسند درختان از هم شکافت و کل و بک بپسند  
 شود و در این ماه باران کی بشود و بارانها در حرکت آیند و متلا  
 کشته شود و آب و جوها بگذرد و در هم درخت شاید نشاند  
 که منفعت کند شرب خوردن و گوشت صید مرغان و سبوهایی  
 خشک خوردن نیکو بود و حلواها اندک باید خوردن و **در فصل**  
**در فصل** اگر در این ماه نیکو بود زمین بشنوند دلیل کند که باران  
 و آب بپسند و شکی بود و باران کم باران و در ماه نایب و باران  
 بود و در آخر سال باران بود و در ولایت فارس خوانج پیدا شود  
 و باران شاه اهل کشت و ولایت خراب کند و در شهرها اندک  
 بیم و اشتغال و خون و بختی و شکی بود و مردمی بسیار  
 خوانج بسیار شاه نشین و در ولایت فارس مملکت بوی قرار  
 کرد **فصل** اگر در این ماه نیکو بود زمین بشنوند دلیل کند  
 که نم و باران بود و مرغان آبی و حال کوسفند نیکو بود و کشت  
 و سبوهایی و نبات زمین و انکین بسیار بود و اگر بوفت خسوف

نصف

نصف

از وی



# در ماه آخر بهشت

۷۵

رنگش خاکستر کون بود یا همه کوفته بود و در میان کفار و اهل سلا  
خک و خون ریختن بود و تا اینه از سبب دان و راهزنان و اگر  
بوفت خست و رنگش سبز بود خارج جاپون آیند در ولایت غلبه  
کند و نوخاگران کورد و خون ریختن بود و اگر در نیمه شب کوفته  
باشد و در ولایت مصر خون ریختن بسیار بود و اندوه مردم آن  
ولایت بود یا بلرمان بسیار میزند و دشمنان در ولایت کنند  
اما باریاد شاه با بلرمان بود و اگر نوذک صبح کوفته بود و کشته  
بزرگ در دریا غرق شود و بیجا نوزان زباز در سده فصل  
**در ماه آخر بهشت** اگر در این ماه دایره افتاب بود دلیل کند که بیجا  
نکام و توله بود و هم و باران بود و زباز در آفتاب و چشمها بود  
اب و دها بسیار بود و فصل بهشتان زمین و غلبه بسیار بود  
پادشاهان بر عیبت عدل و انصاف بود **فصل در ماه آخر بهشت**  
**دایره ماه** اگر در این ماه دایره ماه بود دلیل کند که بیجا  
بود و بیجا و باران بسیار بود و زباز در آفتاب و دها و  
چشمها و غلبه و نبات زمین بود و پادشاهان را بر عیبت  
عدل و انصاف بود و این سال بود **فصل در ماه آخر بهشت**  
**هلال** اگر در این ماه هلال است باریاد دلیل کند که سرما  
سخت بود و بوفت بسیار بود و اگر بیجا بوفت بود و خواست  
بیشای بود و باران و زباز در آفتاب چشمها و زمین و نبات کشت  
نیکو بود **فصل در ماه آخر بهشت** اگر در این ماه کسوف در  
اگر در این ماه کسوف در آید دلیل کند که در پادشاهان

در ماه آخر بهشت

در ماه آخر بهشت

در ماه آخر بهشت

در ماه آخر بهشت

# در ماه آخر بهشت

۷۶

بود و در میان پادشاهان خک و خون ریختن بود و اهل  
همین بهشت و استغنی خراب شوند و در ولایت اهورا استغنی  
و آفتابان پادشاه کند و اما باریاد کم بود و صیوه اندک و بارها  
استغنی بسیار آید و در پادشاه کند و موجها بسیارند و کشته  
در دریا غرق شود و آخر سال موج دریا کم شود **فصل در ماه آخر بهشت**  
**سحاب بزرگ** اگر در این ماه سحاب بزرگ بیفتد دلیل کند  
که مردمی بزرگوار هلاک شود و دیگر بجای و بنشیند و مردم  
را هیچ زحمت نرسد و ولایتها زمین کرد و باران کثرت و معتدل  
نیکو بود **فصل در ماه آخر بهشت** اگر کوفت و سحاب  
بجای شرف پیدا شود دلیل کند که امیران و حاجتایا پادشاه  
خانت کنند اما دوست پادشاهان غالب بود و ایشان را  
سازد و اگر بیجا به غرب پادشاه را دشمن عظیم پیدا شود  
و باران بسیار بود و آفتاب و باران بود و غلبه و کشت زمین و کشت  
بیش بود و مردم مانوا کشت و معتدل و این بود و باران کثرت  
نیکو بود و بیک پادشاه در ولایت مجوسان هلاک کرد **فصل در ماه آخر بهشت**  
**سحاب عظیم** اگر در این ماه صاعقه از هوا بدیدند  
دلیل کند که هلاکت پادشاه بزرگ بود و استغنی و کشت بود  
و مضرت مسان و باران کثرت از سبب زمین و راهزنان و غم و اندوه  
مردم بود و هلاک چایایان و تا اینه و ولایت خاصه در اول سال  
**فصل در ماه آخر بهشت** اگر در این ماه باران سخت نیاید  
دلیل کند که سحاب نیکو بود و مردم سبلافت باشند و فراتر

در ماه آخر بهشت

در ماه آخر بهشت

در ماه آخر بهشت

در ماه آخر بهشت







مال بسیار سدان خراشا و دزدان و راه زنان فصل  
 دوم در حکم نادر سخت اگر بداند با سخت بود  
 کند که اند انسانا پادشاه اشفتگی و لا بی و بناه مشهور  
 باز رکانان و مسافران از سبب زن و از زنان و در آخر کار  
 مردم بنکوشود فصل سیم در حکم نیک از هو  
 اگر رانمانیک از هو ابراید لیل کند بوسه سخت و کمی  
 و جیره از اجنه خصوصاً پادشاهان مشرف با یکدیگر و ضعف  
 حال رعیتان نسبت لشکر با و کمی معیت مردم و نا ارضه از طرف  
 مشرف فصل چهارم در حکم نیک از نیکو در  
 انماه نیک از زمین بشود دلیل کند و خشکی ساو کران و نیکو  
 کی بنانان و پیدا شد خوانج بوم لولک و است غنکی و لا نیک  
 سبب زن و راه زنان و اندیشه مردم از هو فصل  
 پنجم در حکم نیک از نیکو اگر در انماه زمین نوزده شود  
 کند که قوی از دزدان و راه زنان پادشاه یکی شود و نیکو  
 خراب کنند و در و لا بنها نوس و اشفتگی پیا بود و بنامری  
 بود اما در آخر پیا حال مردم بنکوشود و طعام و نیکو و افر  
 بود و لیکن در و لا کف خطی و نیکو بود و اگر زمین نوزده  
 شب بود دلیل کند که پادشاه از جای دیگر بیاید و لا نیک  
 خراب کند و در مناخلو اشفتگی و بیم بود و مرگ حیوانات  
 اها و بازان و نم و غله و نفع پیا بود و پیا در هر آن  
 ملامت پیا اگر بود و روز یکشنبه بود خداوند

نیکو

نیکو

نیکو

نیکو

نیکو

سال آفتاب بود و احوال پادشاهان بنکوشود و نیکو  
 فراخ و نیکو از ان و فتنه و آشوب کثیر بود و سباع و در  
 و پیا کثیر از ان بود و پاد و ابر و نیکو فراوان بود و غله بنکوشود  
 بود و کجند بهتر باشد و از صیوه و انکور کثیر باشد و نفع مردم  
 از مهران و بزرگان بود و زمین نامیا بود و مردم از ان  
 بنکوشود و اگر بود و نیکو در روز یکشنبه  
 بود خداوند سافر باشد و حاملوک بنکوشود و کارهای  
 مردم با نفع بود و حال باز رکانان و اهل درک در کمال نیکو  
 بوده باشد و فراخی نفع و از ان نیکو بود و اهل از ان  
 بود و فتنه و آشوب و حرب بود و نم و بازان بود و فصل  
 و تابستان مردم و شیور افند سدان سبب گرفتار و اول  
 نمنا بکیر و عظم شود و برفی در بها باشد و سرمای هند  
 باشد و مور و ملخ و مکس و مار و کرم و زنبور و نوزده  
 باشد و پیمای زنان و کودکان پیا باشد و پیا در هر  
 روز نوزده و اگر بود و نیکو در روز یکشنبه  
 که خداوند مخرج و طالع عفر و حال سلطانان و عووان  
 و دزدان بنکوشود و حیا و لشکرش پیا بود و کار مردم  
 سبب کورد و غمها کونا کون پیا باشد و نیکو کوان شود  
 و گفتگو پیا بود و تابستان کرم و پیشه پیا و ایل پیا شد و  
 کودکان و زنان باشوهران بد باشند و مهر نیکو بجا نیکو  
 کم شوند و از جانب مغرب ملک بزرگ پیر و بازان پیا

نیکو

نیکو



بنا رو پنبه پیوست نباید کشت تا بنکوباید اما پنبه گران شود  
و حال دهقان بنکوبود و بعضی میوه ها را افتد و سبزیها  
بود و هر که طالع می باشد لایق بنکوبود **باشند**  
اگر روز و روز **باشند** باشد بنکوبود و خداوند  
عطار دهقان طالع سبیل با جور افتد و اشوب بسیار بود و  
نوخا گران و خردار بسیار باشد و بهار بسیار باشد و از کرم  
و خشکی در دکل و سپینه باشد و در زمین کلان و طبرستان و کورد  
اشوب فتنه بسیار بود و مردم ماسنوده اند و محظوظ و مشکلی و غم  
و اندوه مردم و کارها جنبه شود و بزرگانان کاسد بود و حال  
زایم یکدیگر رحم نباشد و نادانان را کار بسیار بد بود و مردم را  
و اهل صلاح را خردار کم بود و خرابی بکند و حال سلطان کرد  
بود و از سلطانان یکی عاصی و عاقب شود و امیر بزرگی بر مردم  
عاصی شود و میوه را افتد و سبزیها در فصل تابستان بسیار  
بود و بارهای مختلف بسیار جهد و پنبه و غله بنکوبود اما در  
فصل بهار خشکی بود و دلهای مردم با نوس و بیم بود و سرما و  
زمستان سخت بود و شرف عالیشان بود **باشند**  
اگر روز و **باشند** باشد خداوند سامشری بود و حال عالیا  
و علویان و زاهدان و عالمان و فرائ خوانان بنک بود و مردم  
بکار دین و شریعت رعیت کنند و خرید و بیکت بداید و غم  
فراوان بود و کار سلطانان قوی کرد و کار در دستان بنکوبود  
و کار چنانچه پان بنکوبود و در فصل بهار کاه بنکوبود و بهار

چهارشنبه

پنجشنبه

ماه خرمه تابستانه شود و در فصل کورک و صیغ بسیار باشد در  
تابستان اگر ما می باشد و هم در این سال افتاد ماه مبارک بهار  
**باشند** بود و اگر روز و **باشند** باشد خداوند سال هر  
نور و طالع میزان و حال عالیشان و علویان و زاهدان و فرائ  
خوانان و عابدان بنکوبود و حال زنان و کسانیکه کار ایشان با  
نشان باشد بنک باشد و احوال بزرگان و جوهر فروشان و  
نقاشان و خداوند عطر در این بهار به بود و نوخا از آن  
شور خاصه غله و حال سلطان صغیف بود و در مبارک  
مشغول باشد مطرب و نکاح و پیوستگی عشق با زن بسیار  
و بیشتر پنبه پیوست نباید کشت که افتد و بیم بود و تابستان  
هم بنک بود و برف و برف بسیار بود چنانکه مردم بسیار گشتند و گشتا  
تا برکت بود و تابستان گرم بود و بهار بسیار بود **باشند**  
**باشند** اگر روز و **باشند** باشد بنکوبود و خداوند  
سال زحل باشد طالع دلو باشد حال مردم بد باشد و با غم  
اندوه و کفنگ و اختلاف بود و سلطان و رعیت منازعت  
بسیار بود و بیکدیگر پیوست و انبوه و ضد هلاک بیکدیگر کنند  
و بهار و لشکر کشی بسیار باشد و انکور را افتد و سبزیهای  
بازار بسیار باشد و در فصل بهار زمین بود و در زمین  
افتد استخوان و سلطان بزرگی بداید از دست سردار  
پنبه چنانچه و بلا کرد و ناله عرب بداید و در زمین و در  
النهار پنبه باشد و ناله عرب پادشاهی بداید و بهار و

چهارشنبه

پنجشنبه



و بنور و کرم و کرم و وزغ و بیاورد و در و کلاهت مانندان  
 نا اضم باشد و نا و فست سها کند و بیاورد و در و سینه و مرک و نان  
 و کورکان بپایان باشد و در زمین بابل مرک کوسفند بود و بیاورد  
 عرب حریفند و بپایان از مردم کشته شوند اما در سینه عرب بپایان  
 و کوسفند از افشاشمارسد و در آخر شانوها کوان شود و در  
 و مکاشفت مردم بپایان بود و خبک زنان با شوهران بیشتر بود  
 و کار عشق و بازان سینه باشد و مراد عشق سر تپاید و نار معشوقان  
 بپایان باشد و دل مشغول مردم خاصه در کوهستان و پینه پیوسته و بپایان  
 هنگام بناید کش و کجند بکوبور و بوزمین بابل غله افتد رسد  
 و در و سافندیم با یکدیگر خصوصه کنند حال بحال بپایان کرد از دل  
 مشغول مردم از آن سینه و آشوب و خدایند همه بیکوئی از آن  
 بود انشا الله

**باب الحاق الوفا**

و در و سافندیم با یکدیگر خصوصه کنند حال بحال بپایان کرد از دل  
 مشغول مردم از آن سینه و آشوب و خدایند همه بیکوئی از آن  
 بود انشا الله

**باب الحاق الوفا**

و در و سافندیم با یکدیگر خصوصه کنند حال بحال بپایان کرد از دل  
 مشغول مردم از آن سینه و آشوب و خدایند همه بیکوئی از آن  
 بود انشا الله

کمالی  
 سید

و افز

کمالی  
 سید

و راحت و سافندیم با یکدیگر خصوصه کنند حال بحال بپایان کرد از دل  
 مشغول مردم از آن سینه و آشوب و خدایند همه بیکوئی از آن  
 بود انشا الله

**باب الحاق الوفا**

و در و سافندیم با یکدیگر خصوصه کنند حال بحال بپایان کرد از دل  
 مشغول مردم از آن سینه و آشوب و خدایند همه بیکوئی از آن  
 بود انشا الله

**باب الحاق الوفا**

و در و سافندیم با یکدیگر خصوصه کنند حال بحال بپایان کرد از دل  
 مشغول مردم از آن سینه و آشوب و خدایند همه بیکوئی از آن  
 بود انشا الله



نوع

واهل کوه مرد در بل باشد و آب از چشمه بکشد و در روز شنبه  
 این باشد و هیچ افت و ملال نباشد **باب طالع ثور**  
 آنکه طالع ثور باشد و در هر روز و هر روزی خالی باشد  
 دلیل کند که سالی باشد خوش و خرم که هیچ ظلم نباشد و خلافت  
 در عیش باشد و زنان و مردان بقت باشد بود شمن طاهر  
 بایند و دشمن را قوت نباشد و پادشاه عدل کند در رعیت  
 خوش گذرند و عجب مباح خلق باشند و کسب کار باشد و  
 جوانان صد نکاح کنند و زنان بسیار کنند و در هر روز  
 مسکن باشد و فراخی نعمت باشد شریک و چریک ارزان و بجا  
 خرم و ناز باشد و بازاران بکهای باشد و چها پادان بعضی را  
 افت باشد مثل کاه و ذراعت نیکو باشد تا بسا کرم باشد  
 اما با دسوم نباید و کرد و عجب باشد بفرات بسیار باشد  
 شوی نیکو باشد موهه فار باب موهه بخس فراوان و بازار کانا  
 بازار باشد و راهها این باشند و جور و شتم نباشد و خور  
 خوش باشد و هیچ کوفت نباشد اما درخت خرما کم بود و بازار  
 بکاه بسیار و پیشه کاران خوش باشد و اضمه ها و کاشان جور  
 باشد و عیش جوانان خوش باشد و قضا و امر و صلحا و صلحا  
 خوش باشند صلح مباحات و شنگا باشد چنه نیکو باشد  
 و پینه و کبریا س نیکوز مسامحت کند و برف و نیکو باشد  
 و مردم در روز شنبه خوش باشند آب چشمه بکشد و فراوان باشد  
 و سلامه عوام الناس باشد **طالع جوز** در بل کند که سالی

کاه

جوز

# کرم طالع سلا

عمر

جوز امالی باشد که در سبیل اعلام پیدا شود و او از و از جیف  
 باشد اما بان فاحشه افلام ستم بقت باشد و اقلیم چهارم سلا  
 باشد در و لا باشد صفتها ملاک و قتل باشد و بیماری و اشتوب  
 باشد و ابو به باران بسیار باشد و باران بکهای کم باشد و کس  
 عسل خوب نباشد و اهل فلم سلاک باشند و ارم در زهر  
 چوب شکنجه باشند و پادشاه با ایشان در ملال باشد و عسل  
 و فقاشان و فقهها در انسال بقت باشند و اهل امهر و فضا  
 بقت باشند و اهل صلاح مباحا حال باشد و عفت فراوان باشد  
 و کما مینا بود و پینه و کبریا س متوسط و رعیت بعضی در ملال  
 باشند و رعیت و در سنا نیک باشند و مباحا سازان اهل  
 فلم ملال باشد و کفکوی سخن باشد تا بسا کرم بود و مرک  
 مقاجات در اقلیم چهارم باشد عراف و بغداد و فارس و بخور  
 باشد اما علاج پدیر باشد پینه کار بعضی در ملال باشند  
 و بیکسی باشد و بازار کانا کم نورد کند و راهها در خوش باشد  
 و شوی مینا بود و بفرات و موهه فار باب موهه بخس فراوان و بازار کانا  
 رسد و صلح خزان بدن خزان سرد باشد و بازار بکاه بسیار  
 و چریک و شیرین فراوان باشد و جزو بوکت باشد و برف و چشم  
 در باشد و عفت مثل جور و کندی و جو بهما متوسط باشد و بازار  
 بنا بد چناچه خوانها خراب شود و بباد مخالف نباید و مباحا  
 کفکوی بود و فراوان میزان و شوه بود زمنا سخت سرد باشد  
 و برف و بازاران بسیار باشد و جو بان کوان بود و برف باشد اما

نوع



# در طالع سلا

ن باشد و در بخوری آباد و بکرم باشد و بار و غله کم باشد  
**طالع سلا** و آن حکم چون باشد بکند که سلا  
 خوش و حرم باشد و غله در آبادانی باشند و شاه و پادشاه  
 اما از جانب مشرق لشکر بجند و عزم فاجعه خراسان کنند مردم خراسان  
 در مملکت باشند و غایت فرصت باشد عراف و عرافین بفرست  
 باشند و غایت فراوان باشد و چهار بغایت خوش باشد و این  
 و برین بسیار باشد و علف از زمین بسیار آید و چهارپایان فراوان  
 و قوت گیرند و کوسندگان بنکو باشد اما آباد در دست و پاچها  
 کرم و لکش کند و باز بودن غله باشد و وزیر آید و کون شوند  
 و عک و داد هر سید و رعیت از مملکت این باشد و جز از اجنب  
 باشد مافوق نباشد و اهل سازات و قضا گیرند و فراد حال  
 در ویشان باشد و شفقت ناده شود و عوام الناس همگی  
 باشند تا بسال خوش باشد و باد بزم بیاید و اهل اسر باشد  
 چشمها کشاده گردد و بیمارها بسیار بود و صفراء و در چشم  
 سیرین بود اما علاج پذیر باشد و قوت احشایا و کوهها بسیار  
 بسیار باشد و آن بنکو بود و کبک و کمر بود و پند اول به بها بود  
 و خراسان شود و جفت بسیار باشد و خرم و شیرین فراوان باشد  
 و صوه کوهها نانات بسیار باشد و خواجگان و اهل قلم بنکو باشد  
 و در سال باز کران خوشحال باشند سو کنند و ساسر  
 باشد و بازان در میان پای باز دارد و اول فراوان و آخر کم باشد  
 و بخوری باز کرم و صرع و قوه و قوت باشد مردم پوهن کار

کند

# در طالع سلا

کنند و چو از آن وقت باشد نگاه از اجنب گیرند و چنانچه خلق  
 از آن بفرج آیند و با سوسن و اینها گذار کنند و **طالع اسد**  
 خداوند فساد حکم انسان خوب است و مثلث اشک است بکند که  
 سالی باشد که ابو بسیار آید و بازان کم بار و در بخاوت بود  
 باشد و عوام الناس و مملکت باشند ظلم و مملکت رعیت و جویم  
 بسیار کشند و سالی بر آشوب بود و مملکت باشد و زبان کاری کند  
 و اهل صلاح در مملکت باشند و از اجنب باشد لشکر گذار باشد  
 و از جانب مشرق لشکر بجند و قصد عرب کند و مملکت باشند  
 و عک پادشاه مصر و شام کند و آوازه بسیار باشد و راهها  
 تا این و اهل و غیران و قلم زبان در اندیشه و نذر باشند و  
 رعیت در مملکت باشند و خلق و مفسر باشند و در ورام و بها  
 روی و آبادی هستند در جانب مشرق زمین باشد و وزیر رعیت  
 شتوی آفت رسد و حیوانات بها باشد و سکه کورش بود و  
 کرم بود و در مملکت باور بسیار بود و باد سموم بیاید و جمع  
 از خلق بوفان باد سموم خراب شوند و اهل سیم و چهارم و پنجم این  
 یعنی فارس و عراق و ترکستان و سمرقند و مملکت باشند و باز  
 خواست نباشد و عک و اهل و مملکت باشند و صنوبر بسیار  
 باشد و آشوب و خلایق باشد و خراسان قرار گیرد و مخطو باشد  
 نباشد و سینه بنکو باشد و خلق این کردند و آب چشمه آید  
 و باز خراسان کز آید و صوه کوهها و بخش کوه باشد و فاریاب  
 آفت سگ کبک کارهای خاندان خنک کار سواجی بسیار باشد

طالع

در



# در طالع سل

۹۶

و پیری بگری کار بگری نیکو بود و مس و در فراوان بود اما کم  
بجای باشد و زینستامعند باشد ابو و با باشد الا بازان اندک باشد  
و نعمت جوینات در زمستان باشد و ریجوری کم باشد اما  
خلف و خوف نباشند کفای مضداهل اسلام کنند اما هیچ طفر  
نباشد و کفار هلاک شوند و اهل عوام الظلم و زینستاد رشک  
باشد و کبک کار کثرت باشد و عافیت عوانان و در آخر سال  
رسند و سادات و فضات و ائمه و مشایخ فوت گیرند و امر و نهی  
کنند و در ایشان از سلوک و مشیقت ملاله این شوند و جهان  
گیر ریجری و خوف **باب طالع سینه** خداوند عطار و وقتش  
خاک لیل کند و شوکت و عظمت پادشاه و لشکر بان و وزیر و اهل  
قلم و مراد حال فقر و در سنا و مزارع و مشایخ و فوت علماء و فضات  
و خواجگان و بزرگان و شوکت کما ائمه و سادات و بزرگای باشد  
که ابو و بازان بسیار باشد و رعیت بوز بود و غله بسیار بود و  
عسل نیز نیک باشد هم در کرم سپهر هم در سر سپهر و از آن جو  
و کند و از آن مزع و طوری باشد و فرارها عوام الناس کوب  
و کار و نامه پر سید و خبرها خوش شینک و قطع دندان و بد  
کاران و ائمه زاهها و قطع ظالمان و عوانان و کوبیدن و خبرها  
خوش که از آن شاد کنند و مراد حال زنان و ففایشان و شاعران  
بودن غله و خوش عیش مردم تا بسیار باشد آنکه تا بستان کرم  
باشد و بسیار باد کرم بیاید و بازان بسیار باشد و علف خور  
بسیار باشد و از آن و ظلم کثرت باشد حال زنان خوش باشد

طالع سینه

مخلو

# در طالع سل

۹۷

و خلوت عوام الناس بسیار باشد و بصر و عیش کردن روند و  
چشمه فراوان باشد و بازان در ناستانیتل بسیار باشد  
انبارها و ریجریا بان بد نباشد و کوسفند و کاو و اما  
دراز گوش و سم ناشکفته باشد از جانب کرم سپهر چپن باشد  
فضل خزان بدانکه خزان سرد باشد و بازان بگاه بیاید و شیر  
فراوان باشد و کشت و زرع فراوان و جانب فارس این باشد  
و از جانب فوت کثرت باشد و رحم و ماعرب خور ریجری و حبک  
کنند و ملال هم بد بگر و سنانند و بلخا ملامت بوسد و  
قلعها خراب کنند و ریجری و کوه و بیابانها بسیار کنند و ریجری  
از آن باشد فضل من است بدانکه زمستان بسیار باشد  
و برف و بازان بسیار و ائمه باشد و راهها این باشد  
در زمانه فوت نباشد اما خبر را اجف باشد که هیچ صحیفه نباشد  
باشد و اما بد اقلیم ستم در بعضی ناحیه قتل و کشتن بود و معا  
کسی بکشتند که خلقت را ملال رسد و از آن حبک و قسیر  
پیدا شود **باب طالع میر** خداوند و نند هر و مشیقت  
و حکم آن لیل کند بوشاری و فرصت و مضرت و در و لیل  
اسلام و مظفر نباشد و در شغی و مراد حال و زمر و سادات  
و فضات و ائمه و علماء و مراد حال حرب و خواجهر سربان  
و خوانوانان و چهار باشد که خرم باشد و مضرت و عیش  
عشرت باشد و بازان چهار باشد که مضرت و عیش و عشرت  
باشد بازان چهاری باشد جوین فوت مکس عسل را سینه

طالع میر

درم



در میان خلق ملال دزدان و بدکاران و بد فعالان و سوسو  
شد دزدان چون دزدی از جانی بکنند و زوری پیدا شود  
و از دانی حیوانات و غنای و چرخ و شتر و فراوان باشد از دانی  
و قوت کار پیشه کاران در ناحیه کوشا و عیش و نشاط باشد  
و از طرف خراسان بسیار باشد و در عراق و از ریایان خرم  
و خوشی باشد کار باز دکانان بفتوت باشد و قماش نفیس  
و ابریشم بسیار و استقامت اهل علم بشادی بستان مکتوب  
فضل تابستان بخت نکو بود و ارتفاع و بقول و شریعت  
میهن فراوان بود و هوامعند و خوشد خلق و نکاح بسیار  
و استقامت اهل نشاط فضل خزان دلی که خزان خوش باشد  
و بازاران بوقت بد و مراد حال فراوان و قوت احسان و مو  
کوهستان فراوان بود و رجوری باشد از بیه سرفه و زکام بسیار  
و علاج نیز باشد و در سر و اواز هله اهل صلاح باشد و انقلاب  
باشد و از طرف دیار ایمن باشد و در خزان پینه و شریعت از دانی  
بود و ملال خلقان نباشد فضل مسکن بخت نکو بود و  
چشمه کشاید و مریدان ایمن باشند اهل علم و فقهاء با صاحب  
دیوان نواع افتد و قوت علم باشد و ز فاهیت باشد از خا  
پادشاه و خوش و بمراد و قوت پادشاه و از دانی خوب و گران  
چرخ باشد و پینه و قوت پینه کاران در دستان باشد بسیار  
در طالع عمر طالع ساعه بخت خداوند مرید مشتهر است  
و حکم آن در کمال کمال پادشاه و قوت نوکان و جور

کمال غنی

در

کردن ایشان و ملال و سانسند لشکریان حرکت کردن و طاعت  
نوکستان و قوت اهل صلاح و خبک و فتنه بودن و خراب  
عمار و پنهان کردن و برده بودن و زحمات اهل ستم و خنایه  
قاس و کوشا و واسط و حرفه غارت کردن و انقلاب بودن  
از حال بحالی کشتن و بودن ابرو بازاران در پناه و ملال و فتن  
و مطربان و خوانان و خواجیه سرایان و قوت دزدان و  
نا امن راهها و عوانان و ظلم و ملال مراد غان و پیرستانی و هفت  
و پتری بازارها و خون ریزش و قتل بسیار و ملال اهل شای  
و آشوب و خشنه و حیوانات متوسط و نوحه خاوری کند و فصل در  
تابستان دلی که تابستان گرم باشد و باد سموم بیاید و گرم  
و غبار در هوا پیدا شود و قوت بازارها باشد و ملال اهل  
زمان و نشاط مکتوب و قوت میوه رسد اهل علم در ملال  
باشند و زبانی مکرر عسل باشد و زنبور بسیار باشد و ملخ  
بسیار باشد و در بعضی و لاینها نقصان سازند هم ششوی و هم  
صنعتی و مرید مقامات باشد و در بعضی و لاینها فضل در خزان  
دلی که کند که خزان ناخوشی باشد و ملال خلافت باشد و گزیده  
بسیار باشد و آفت بعضی صنایع و آفت میوه کوهستان باشد اهل  
حشام بفتوت باشند و چایایان نقصان نام بوسد از باد طیفه  
بسیار بپزند و در خزان حیوانات فراوان باشد اما متوسط  
باشد و خلافت و عوام الناس و پیشه کاران در ملال باشند  
و پینه و کوباس و فتن و خواجکان دیوان بعضی در ملال باشند

در



در طالع سال

و بعضی در کار باشند بعضی عزل شوند و امر او بک در خون  
 بی فوت باشند بازان در خزان بیاید بکنوبت که افتاب در  
 آخر برج عقرب باشد بازان بیاید باشند کند با آخر خزان انکا  
 بازان بیاید فصل شاد و لیل کند که زمستان بیاید و سخت  
 باشد و بازان فراوان بیاید برف و سبیل بیاید بود و خانه ها کهن  
 و پیران کنند و چشم ها بکشد در آخر زمستان که بکاه ماند باشد  
 زلزله کند و سخت باشد و چنانچه جائی خراب کند و جویان میاید  
 باشد و گوشت به بها باشد و چری و شیرینی کم بود و سخت فراوان  
 بود و بخوری باشد از اسفند و پیش از اما س کند بلکه مرک  
 روان نباشد **در طالع فوسر خداوند شری و مقله**  
 انشی است از فراتان بواز هم دلیل کند بوظرف بودن پادشاه  
 و فراتان و این بودن از خون دشمنان و فراتان و فضا  
 و امه و فراتان حال فکرم سیم و چهارم و فوت کوفتی و لایست عرافین و  
 فوت بزرگان انجا و علمای و اینها و ملال و اهل متقی ملال  
 در زمان و بدکاران و فوت اهل فلم و صاحبان دیوان و این بون  
 رحمت و نظر عنایت پادشاه در حق ایشان و از زلزله و حیوانات  
 و فراوان چری و شیرینی و گوشت و بها مخرم و خوش و بازان بیاید  
 و عیش و ناز و بودن غله فراوان و آفت شکوفه و کل بازام و خوش  
 بازرگانان و فوت خواجیه کان و بازان مسجدها و زیارت گین  
 و مله و قطع شدن متقی و فجور و ملال در زمان و بدکاران و این  
 راهها و بازان بازارها و بیکوئی حال اهل علم و نظر عنایت پادشاه

در طالع سال

در طالع سال

با بنطایفه فصل تابستان دلیل کند که تابستان کم و فراوانی دارند  
 جو و کدو و شیرینی و چری باشد و مراد خال و ذرا و بودن ملال  
 اگر بود ترك و احشام و اهل کوه نشینان و بازان خواست بنطایفه  
 و بنیزی محسبند از خشن شری و قمار و بخوری و بد و چشم  
 خوارش اندام فصل خزان بدانکه که خزان بجای خوش باشد بازان  
 بکاه بیاید و بیکوئی و بنمایند حیوانات از آن باشد و اینها  
 این باشد و میوه کوهستان فراوان باشد و روغن چنانچه فراوان  
 و از آن باشد و خلائی و خوش باشند و روشنایی در کار  
 باشد و عدل و انصاف و راستی و از دهده احشام در ملال  
 باشد و قوم درها بین از همه ظلمه این باشند فصل شاد و لیل  
 کند که زمستان باشد که بیاید و چشم ها باشد برف و بازان  
 و چندان بیاید اما آفتش نباشد و بیزحمت و بخور و درج از درج  
 کم باشد از مفاصله در بهار و بای باشد چنانچه بازان برف  
 و سماع و زوطا بعلمان و خلوتها باشد و فوج بویج و بخور و  
 کندم از آن باشد و گوشت بافت باشد و چری به باشد کوب  
 بنز و کسب بچه کاران کم باشد و حالشان خوش باشد و ظلم باشد  
 و زنان و خافونان در عین مراد باشند در آخر سال و از بهار  
 باشد از مشرق اما فوت نباشد این باشد **در طالع سال**  
**حک خداوند و حل است و مثلثه خاکی و حکم بوفوت و مراد**  
 پادشاه و استقامت حال اما از آنکه ملال حالی نباشد و این  
 باشد چندی دفعه جمع دشمنان اهنگ و صدا و کنند دشمن سر نکون

در طالع سال



شود و قتل دشمن کنند و مملکت برقرار نمایند و عاقبت انور عهد  
 ایمنه شود و مینا اهل قلم و وزیر آراء کهنکوی باشد و محض هم کو  
 بپوشد ایند و رحمت و پرستان جمعی از اهل قلم مینا بد فضل جهان  
 دلیل کند که چهار خرم و ابو یار از بیاد و اهل دها این خوش باشند  
 و مزارغان و مشایخ خالشان بنکو بود و اهل قلمه حالشان بنکو بود  
 و اهل حبشه و اطراف ایشان کفنکو و حبش و غارت بود و در جهان  
 نعمت فراوان بود و جو و کندم از آن بود و چرخ و شیرین سپاسند  
 و آفت کوسفندان باشد و علف کم باشد و طوفان اکتی در  
 خطور باشد و بارو کاناان حالش مینا باشد و چایای هم کو بنکو  
 باشد و ملال جمعی از بزرگان باشد فضل ناسبند دلیل کند که ناسبند  
 و جایت کرم باشد و بارها مختلف مینا بد و عباد و هوا پیداشود  
 و در ناسبندان کوشند و روغن فراوان باشد و حال خواجگان با  
 فوت باشد مراد باینکه پذیر و کوباس از آن باشد و مخالف مینا  
 و حال نانا بد باشد اهل قلم ظالمی پیشه گیرند و رعیت سرملال  
 و معصیان ملال رسانند بقوقات مینا باشد و صوفیه و باب فر  
 و جمعی از عوانان و اهل اعمال عزل شوند و بانخواست کنند در زندان  
 گرفتار شوند و عاقبت شخصی از عوانان و ظالمان بدست شود که  
 خلع خرم باشند اهل سادات و فضلاء مراد باینکه از طرف  
 یا در شاه نعمت باینکه فضل خزان سرور باشد و آفت درخت کنا و بار  
 و بارام کوه و بهوه کوهستان آفت رسد و باد بوز که هر کی خشک  
 و خراب شود و بعضی که بدامن بنو باشد بقوقات باشد و آفت نوسد

و بیشتر نمی پیغمبر نباشد و صنفی از انباشت رسد و از لشکر  
در آخر سال از اجنه گویند از شمال شخصی بیرون آید و قضیه  
وظیفه نماید و حال باید حال هر کون کرد و ناچهار جانب  
بعضی عار و گشت و قتل و خون ریزش باشد و ضلالتان  
دلیل کند بوسیله ای سخت بازان که در سال اول نور و بود  
اما بازان بعد از آن بای بر کشیده و ضلالت کم بازان باشد  
اما در آخر سال بازان بسیار و باز بوی غلبه باشد و بازان  
سبیل گری باشد و حد و راستی باشد و عجز خویش باشد و ظلم  
کم باشد اینهمه راهها نباشد اهل قلم از خوف پادشاه و ظلم پادشاه  
و عوانانو افتد نباشد و نو خها متوسط باشد و موت بازان  
و نواز و داران باشد و مردم در میان مردم بسیار باشد و بیچاره  
نباشد از گری و خستگی سرفروزان و بعضی از بیچاره و مملکت  
نباشد در آخر سال از اجنه گویند اما قوت نداشتن باشد  
قضا در آخر سال عادل شوند و بعضی ایشان مملکت رسد و خا  
وزر امباب طالع که اخذ دارند و در حل و مسئله باری باز فرایند  
دلیل کند که چون سال او بود سال بود پادشاه و پادشاه  
نباشد و رعیت و ثوابش باشند و وزیر او فضل و در ممالک  
باشند و با مخالف بازان بهار باشد و آفت غلبه باشد و ملو  
و در بعضی از ولایت خرابی در خها و گریه را نهما و عوانانو  
گیرند و ظلم باشد و قتل و زحمت مملکت و اهل لشکران  
دشمنان و مملکت باشند گریه با بازان و گریه و گریه و گریه







## در طالع سال

و کسب و بیکو باشد فضل انان دلیل کند بیکوئی حال بادشاه  
اسلام و وقت و فرصت و دولت بادشاه اقلیم سیم و این بود  
بعد دشمنان و وزیران و کارکنان دیوان بقوت باشند و نعمت  
و جو و کسب و شرف از زان و کوشش فراوان و پند و کویا س فر  
باشد و در اقلیم از ریایان نرنگها کوان باشد و چنان پای آید  
و اما اقلیم سیم بقوت باشند رعیت و اهل مزارغان خوش بکنند  
و کوه سار و بیکو بود و موه فراوان و از زان باشد و فضان و  
علی از حال بیکو باشد و امر و محنت و محنت باشد و اهل و  
و شایخ را اندک ملای برسد اما باز بقوت آیند و ساداکار  
بیکو باشد نوازش بایند از جانب بادشاه کویا را پاک دارد  
و این و اسلام کویا کنند فضل خزان دلیل کند که خزان خوش  
باشد و بازان مجد اعندال بپایند و در ستم و کویا س از زان بود  
و صفی بقوت باشد و موه کویا س از زان باشد و درخت  
خوبان و بسیار همد چرخه شرف از زان باشد و جوانان  
و اینها همه و بیکوئی حال زنان باشد نکاح زنان بسیار  
و خرمی و سعوت بسیار باشد اهل طرب خوشحال باشند و طرب  
کارشان بیکو بود و همیشه کاران بیکو باشد و سماع و دعوت  
فراوان باشد و جمعی از عوانان و بدکاران زاملاک رسد و جمع  
از این قوم بود فضل ایشان دلیل کند که زمستان باشد که تابان  
برقرار باشد سرما سخت باشد بازان بسیار و برف و زلزله  
باشد و خاندان کهن را ویران کند و نعمت فراوان و متوسط و

## در اخلاص سال

چرخ و شرف و هیزم و دروغ چراغ متوسط باشد مزارغان بود  
باشد شرف و عمارت بسیار باشد و بی افت باشد و اما  
فلم و باز جوان است کنند و جمعی عدل شوند و جمعی برآیند و قوت  
گیرند و حال سادات بیکو بود و مراد بایند و جوانان متوسط  
و در آخر سال از جفا کیند و از آنها بسیار باشد در آخر سال  
ایچنا و جاسوسان بپایند و خبرها بگویند اما هیچ نشود و نشود  
نباشد الله اعلم **مصدق در مراد اخلاص الساعه** و جمیع  
مهمات معین اصحاب از مشتمل است بر سه فصل  
در دسین موضع شمس مزار بروج اثنی عشران موقوف بود  
بر دسین موضع مزار بروج اثنی عشران موقوف بود  
موضع شمس از انان باشد انان مقدم زکو موضع شمس بود  
موضع شمس از عدد روزهای مکت و در هر برج توان  
وان از انان یکصد و شصت و پنج حاصل بود بروج انان از  
جالی که محو بپایند است **اولا لیلا و لا شمس** مزار  
لیکط کطلیل شهر و کون است و موضع مزار از بروج بطریق  
مستعد و بیان کرده اند و آنچه از انان شهر و امثال است که از  
این قطعه مستفاد میشود **هر چه از ماه شده متعین**  
بجهد بکوفری بوسن آن پس بجهت از انان بخانه شمس خانه  
که جای ماه بدان آنچه از بجهد بود بمن در شان کوشش و جهل  
مزار از ماه ماعربیت در جعبات از سی یکلیج است و اگر  
بجهد بکوفری بپایند در حشا از ماعربیت شمس بپایند و

در مراد اخلاص الساعه



## در احسان امریه

بلکه اسهل و اولی است و فاعله دیگر از شیخ ابو علی متنبی و قدس  
از ماه هر آنچه میبرد و بخت کن پس سیزده دیگر بر او بخت کن  
از خانه شمس طرح کن سی سی میدان در جامه مرا بخت کن  
و فاعله دیگر آنچه بخواجه نصیر الدین طوسی مدسوب است بدست  
آنچه از ماه میبرد و بشماره هر یکی را بداند انکار  
پس از آنچه طرح کن سی سی نابد آنجا که مفصل است و سی  
چون بداند که افتاب کجاست از دو هم خانه ابتدا کن و  
**فصلی در احسان امریه** و در هر روز از هر روز از هر روز  
و از او ایستای که علامه طوسی در این باب کور کرده است  
میوان نمود که چه استیقای میماند آن فتنه لیکن از آن بجز  
بنی و اشیا حفظ و دوری از خطا اولی است از خدا ولی که در  
تفاوتیم بجهت انکار ثبت میکنند مع فذلک ثبت آن خدا ولی نیز  
بر وجهی که بعد از اتمام کتاب میکنند تا که هر استیقای میماند خواهد  
در آخر نسخه انوار رسم نموده بان رجوع میکرده باشند و ان  
اینان ثبت است

هر که کابد بناید خدا کم بزل جرم مدد خا میبرد بعد از حمل  
بنک باشد هم سفره ریزد و می جامه پوشند و در صید کنند  
که چه بنک است ای کار خوب و بد و بنیاد کن خانه خنری کاشتر  
ماه چون بدو شود باشد عقد کند نکواست  
نجم افکند بیاض نامه بنوشش بدست

خوبتر

و در احسان امریه

مکمل

مشتق

## در احسان امریه

۱۰۲

خوبتر بداند و خواند و نان عطر امین  
از حدل بک بخت در خرمی و بخت ۵  
که چه شاید شریک بیع بر و فان چین  
مصد کردن بدو در کتابه رفتن و چین

## البج و نزله

چون رود در برج جوز نور جرم افتاب  
بیع توکان خطائی ده که چون باشد  
هم توان خواند کتاب هم توان دیدن امیر  
هم توان نامه نوشتن هم توان انداختن  
جامه پوشند ترا باشد سفر کردن و نوشت

## الشرطین

ماه چون مدبر خود ابد نکو باشد گو  
جامه پوشند سفر کرد و رفت باشد  
داروی سهیل را و خوردن عوج و خورد  
نامه بنوشش چه گویم کوزه بهر بود  
میبرد کوفایه رفتن موی ببردن و لبک

## الاسد

ماه او سپهر چون جرم افکند بیج شهر  
بنک باشد عقد دسین شغل بکوفتن و لبر

مشتق

مشتق

مشتق

نص



## در اختصار ماه

فصل در آنش حاجت شاهان و خواست  
وزیرای ناخدازان و وی تخت و استاز  
مع توکان خطای اندازان عین رطلت  
لیک افیویشند رای سفر کردن خطایست

### السنبله

مه چه از سوی سد آید سوی سنبله  
بوره ماه و نهمی شاید شد با فافله  
نوبت شاید از این بجز و کار  
خاصه از غلیم علم غایت را کسب کار  
خوب باشد مع توکان سبب انبساط

بنک باشد ز رکوی خاصه علاج عقد  
المیزان

مه چه در میزان بود بنک بود بکرو زینم  
هم سفر هم عقد هم جوهر خری بنوسنیم  
خاصه پوشید لباس نوشت کردن جام می  
خاصه بونیک سماع جانقزای جنبه  
لیک چون بکنش از هفده و هجده در درج

مرکه کاری کرد پیشکد بدیج بی فرج  
العقرب

ماه چون در برج عقرب باشد بکسر  
خوردن دار و بو کردن طعام غر غره

## در اختصار ماه

هم جراحت سبب شد ماهم معاجین سلاحتی  
هم سوگواری و فتن حضم پیرانداختن  
سبب شاید ریاضت دادن ناخن فکند

لیک در کارها دیگر نباشد سوره  
الفوس

ماه چون در فوس آید بنک باشد چاکار  
اولین نوبت و بیج و علم آخرین فصد شکار  
هر که بیج جوهر چو اکند کرد رجول

خاصه پوشش فوجیه بر فاضل و در  
فرض دادن موسرین نجم کشن بدیور

کر کسی سهیل خورد و بیشک عذوق  
الحمدی

ماه چون در حبه شد کار بکنند و خوراست  
جامه پوشید خوشنایت صید کردن  
جادوی ساحری را با خدا بزدن پناه  
مبشر خاصه انعطارد که نظر دارد به ماه  
بنک باشد مکرز و عذرا و فصد

نزد بیدار شهان هم عقد را و فصد  
الکلی

ماه چون در دلو باشد کرد باید جد جهد  
ان برای کشت کار و بشن مشاف عهده



در احطال شما

بنده باشد بنده کبریا ری دهد اقبال بخت  
 بنده هندی و خدایا هم نشانی درخت  
 حصنها و قلعهها شاید در او کرمین بناء  
 لبیک نقل و قصه و مزاج و نون و شرفنا  
**الحق**  
 چون نزد حق باشد بنده با شدی شکفت  
 قصه کرمین و مست با بار انا خن گرفت  
 و هویت خود بنده با شد و بیک اشارت نیز  
 اندازد به کوب و بر و پوشش این چارچهر  
 هم کلاه هم قبا و هم کرم پیرهن  
 آنچه در بر و بار می نواهد به محبتش بمن

مرحوم

کبریا حضرت المذنب المفسد ابن عبد الله الشیخ الخادم فی سبیل  
 بسعی و شایسته جناب اشرف الخلیج اولی و  
 زنده ره و ره و رحمت و رحمت و رحمت  
 غم المفسد و زنده المذنب و خیر  
 حاجی محمد بن خواجه ابی عبد الله  
 لما یحب و یرضو و یوقی و یعاشی فی قلبه  
 محبتن انما الابرار صلوات الله علیهم

ولا تعلم الغیب الا الله والاسحق فی العلم

هو الله العالی العزیز  
 فی سماء قریب النجوم و احطال الابرار  
 اغاثرهم خفا و منطوق من الشیخ اشرف الدین  
 المعروف بصرایه و قند

والله العزیز العزیز

مرد دانا سخن را نکند	فاما حق ابتداء نکند
مالک لم یزل کرم ندیمه	صانع بی بدل حکیم علم
آنکه هفت زنده و می	کرد پیدا که کس نبودش بار
کرد پیدا دلیل هسته خویش	وندان هر یکی فرزندش بار
دارمان عقل فایده نسیم	نیز یوفی بنا نوا نسیم
و آنکه از بحر شرین هدا	استان کرد احزان پیدا

مرحوم



# در اعلا افلاک

کشتن اناس محمد را ه	و اخراش ابهر باداد ه
آسمانی ولی بحکم زمین	اخراش دلبیل و هیردین
باد بوجان هر یکی از ما	هر یک بان بیکران در وقتا
سبب قضا و قدر	
چون بدیدیم که در پیشین	همه دانش بعد دانشین
نیت دانش بخوی به ه	کاندرا کج حکم و فزیه
کردم آغاز مدخل منظوم	داد کردم در او بیه و علوم
تا هر آنکس که یاد کرد این	باشد از فاضلان و دینی
فی الزمان	
بهر شرف خویش اقل این	کرد از مدحت جمال الدین
بو محمد محمد احمد ه	که بعد است بر نواز فرید
زانکه ماه است فزین راو	نور دیده است نور دین راو
میرد شمس چون شمس هلال	ز جمال نور نور و نور هلال
نادرا و سنگی مجور گشتا	مردک است و بقیه هلال
اخرا و لباس میمون باد	وان اعدا اش محسوس و دین
از فضو کتون به پروازم	خواطر از نظم مدخل اعازم
اول ز هبات فلک گویم	بهر احکام اخراش یویم
در اعلا افلاک	
افرنیده پوی و ملک ه	وانکه نه افرد پیر خ فلک
بویکم ماه بر دویم نزلت	بان فاهید بر سیم منزلت
شمس بر چرخ چارم است	همچو چرخ پنجین بهرام

ششمین

بهر چرخ

در اعلا افلاک

در اعلا افلاک

# در اعلا افلاک

ششمین چرخ هشتادان	هفتمین است منان کبوان
باز هشتم که تابان در او	نیز او نه که هبله در او است
در اعلا افلاک	
عدس چرخ ها چه شد معلوم	نهمین بعد از این بروج مجوم
حکماش از این بحکم رصد	اخراش اگر فیه اند عدد
بان بهشت مدک هزار	هفت زایشان کواکب ستا
زحل مشربست پس بهرام	شمس تا هبله نیز مه شان نام
تابان است نام دیکوها	که از ایشان کنند بیکوها
باز کرد ندا هالی حکمت	هشتمین چرخ راد و شش
چون تمامی بخارده شد	بوج کردند هر یکی را نام
وانکه از اخرا کوان رفت	صوت افکندند بهشت چها
هر یکی بان موافق برجی	دانش این به که از طرد و چی
پس بخارده شد بنوا این	نام بوج از صور بدین ترتیب
حمل نور بعد از ان جوزا	سرطان اسد دیکو عذرا
عمرقوب موس بان پس میزان	حیات کواکب است حیات میزان
در اعلا افلاک	
پس نهمین حبله را که بر دم نام	اخراش صالحا شناس مکر
اولین از بروج با هشتم	نام این بره دان در کثر دم
هر دو و برج داشتند بیوت	همچو چرخ دکان با حوت
زهره با خانه ثور هم میزان	شمس با شرو ماه و سرطان
نیز با خوانه خوشتر جوزا	مریخ با است هبله دلو سنرا

در اعلا افلاک

در اعلا افلاک



در قوت و برکت

چون بزین علم انشا و استاس	مرد دانی بل شمار مشتاق
از خستاجل گرفت هناد	و نم برهما که از اعداد
ب جو را و جیم از سرطان	چون حمل صفر الف نشو و نشا
و او ز میزان نهاد عفرین	چون اسد دالان منبله
و لوی با الف بماهی داد	فوسح ط نشان جنگ نهاد

در قوت و برکت

رم الخزان بیاید هم	چون بدانی از برج زم
بود لشر مینکار از دفتر	آخرین حرف نام هر اختر
بوهین کن فیلسف نج و کر	همچو از شمس و زینغر

در قوت و برکت

ب دویم روزان سپهر زام	الف است اول صدف قوم
خرشك ط بود با لام	همچنین تا که مرسد بنام

در قوت و برکت

ان و انکه الف نشان شز	باز آغاز هفته یکشنبه
هم چنین تا رسد شنبه	و از دوشنبه علامه ملک

در طبایع و برکت

ریح نادان هفت ضایع دان	بر همارا تو بر طبایع دان
نور خاکی و یک خوشه همارا	حمل است انش و شرکان
دان جز خنک چون عطر بماتا	طبع جوزا و دلو بیه هوا

در طبایع و برکت

در قوت و برکت  
در قوت و برکت  
در قوت و برکت  
در قوت و برکت  
در قوت و برکت  
در قوت و برکت  
در قوت و برکت  
در قوت و برکت

در شرف کواکب

زحل نکوبد شنبه شمر است	دو روز شرف خشتک نواست
مشتر را که و است بر و	سعد خندان کرم نور و
باز برج محسن و نو و شبی	کرم خشتک و طبع عشر طلبی
شمس هم کرم خشتک زنی	محسن و اجتماع و سعد نظر
سعد ماده است شرف و	پنهان نده باشد و شهره
وانکه نامش از خزان فریب	سعد ماده شبی و سر و

در شرف کواکب

شرف فتابان و جمل و	نور و شرف فتابان و جمل
مرز حلو شرف و جمل و	شرف مشرب و سرطان
باید از برج و شرف و جمل	همچو از جوت و مهر و جمل
باز سنبه است و شرف و جمل	هم چنین آمدن و جمل و سلف
شرف راس خوانه و شرف و جمل	خندان در کمان شرف و جمل
چون شرف گشت و شرف و جمل	در روز و جمل و جمل و جمل

در هبوط کواکب

چون هبوط زحل بر جمل	دان بر جیس برج و جمل
جای برج چون شود و جمل	اند و مرزا هبوط و جمل
باز میزان هبوط و جمل	هابط برج خوشه و جمل
بوج ماهی هبوط و جمل	عطر با تو آمد و جمل
راس هابط و جمل	هم هبوط و جمل و جمل

در قوت و برکت

خانه کوکب انبر و جمل	بو شمار به بین و جمل
----------------------	----------------------



# در شرح کواکب

۱۰۴

خانه هفتمین و بالشتان	بله معلوم کرد و بالشتان
چون کن شتی نواز طوبی	وج هر کوی به بین موبال
هشت و ج زحل بیج کمان	وج بوحسب از میزان دان
باز فرخ را ببرج اسد	وج باشد اگوشوی بصد
سوی خورشید چون شود	ز روی اوج باقی از سر طالع
اوج و خشنده زهره بد زام	هست جوزا و دارم شاعلام
بوج عفر بجه اوج بر افنا	ماه زاین هر یو به نظیر افنا

# در شرح کواکب

فوج نیز برج طالع دان	وان ز ثانی صنع صانع دان
فوج ماه ثالث از طالع	دان خورشید بنسب جز ناسع
زهره در پنجین بود بدام	هچتر رخانه ششم همزام
شاد در یازده است اجل	در ده و فوج رسد خل

# در جانات شرف کواکب

شرف شمس نور در برج است	یاد کبریا که مایه فرج است
شرف زهره هفت کبریا	از وج اچتر در حساب اوج
شرف نیز بر پنج ده است	سدرج در شرف نصیب است
در جاست شاه کبوان	در شرف کتر از سه هفت دان
آن بوحسب یا نوره اچتر	وان بگرام بدست هشت شمار
سدرج راس را بود شرف	بوزنک همین رسد بخف

# در جانات افلاک

در جاناتک و استاه	هنصده و دودوره هشتا
-------------------	---------------------

# در انصاف کواکب

۱۰۵

هر یکی برج از آن برج هشت	هر برج از دقت هشت هشت
تا بنه شصت یک دقت هشت	هم چنین تا اوجا شصت هشت

# در انصاف کواکب

نظر اخزان بکن معلوم	نابدا فی تمام علم نجوم ۵
چون دو کوب بود بر گرد	بدج پیش نه ز یکد یکد
دان که هر دو را غران باشد	و این چنین حال یکد یکد
در یکی از دیکو بر ج سم	باشد از نه بر ج باز دهم
دان که شد پس باشد این	شرح نوبع ششوازی این
چام است دهم نظر کا هشر	هر برج عشت هشت
در به پنج و پانهم نگویند	دان که شش و شش و شش
هفتمین خانه را مقابل دان	اوش کینه و محاربه دان

# در اخزان کواکب

هر ستاره که او قند باخو	در یکی برج و یکد ج هبر
خلق را حله اتفاق بود	کان ستاره در اخزان بود
جز مژگان که چون چنین است	مختر فانه که مجموع خوانند

# امریات

چون یکشنبه است خور	وانکه دوشنبه است و ز فرد
رو سه شنبه است بگرام	انکه پنج شنبه است و ز نامست
چاشنبه کوفت کوبه فر	سعد را پنج شنبه آمدیم
زهره را دجمه پس زحل	زاد شنبه خدای عز و ج

# امریات

در شرح کواکب

در شرح کواکب

در شرح کواکب

در شرح کواکب



# در مقامی فرج

۱۱۳

شب یکشنبه آن برآمد	نزد قبل فرخنده برآمد
شب دوشنبه آن برآمد	واند هوا چاه پس است
شب سه شنبه آن برآمد	چارشنبه شب حل فیل
پوش پنجشنبه آن برآمد	شب شنبه خود شب فیل
هر شب شنبه ای کون بام	بج مریخ والبت مدام
آریا ساعت	
ساعات اولین روز	دان باشد از آن از آن کوکب
کان شب و روز ابدی	کرده باشد حکم از حکمت
واند کوکب که کوکب است	و همین ساعده است ساعده او
مرسوم راهین شمس است	و همین کن بجمله هفت فیل
در مقامی فرج	
بشناس از برج ماده نو	نادر احکام باشد رهبر
نور حدان نور ما	هم چنین کبریا جو فیل
در مقامی ثابت از جسدین	
بوفلک برج منقلب جای	واند این باب حکم بسیار
حمل است اول کبریا	باز میزان و جگه نیک بدان
ثابت آمد بوضع چاردر	عمر و جد لوکا و شمر
موس جوزا و خوشه ماه	وصف ایشان اگر زن خواه
گویم این علم هفت عین	که بود این چهار جسدین
مثلثان شتی	
هر مثلث که طبع دارد	شمسین رت روزا و هور

در مقامی

در مقامی

# در مقامی بار و آب و کما

۱۱۴

وانگهی مشربیت و بکورت	باز کبر این سخن که هست عجب
فان شب خلافت کبریا	روز ششسان ریح شرب
در مقامی بار و آب	
وانگهی بار و آب طبعش	رت روز شرب حل شمس
بزرگ و شب مقدم آید باز	هر روزا مشرب بود آب باز
در مقامی بار و آب	
وانگهی طبعش مناسبت باب	نهرم در روز هفت از آب
دیکران بعد از هر ماه	شب بود و روزا این فیل
هشتان و رت شرب کبر	وین بدان شوی علم
در مقامی بار و آب	
دان در کرا که جمع او است	نهرم و پس فرشتان از آب
باز در سبب هفت روز	بشنو این نکته است خوش
هشتان روز شرب کبر	انکه خوانند نام او هر
در مقامی بار و آب	
شور آمد نور از برج بدان	بره و باز شرب و باز کما
وانگهی شان نام مغرب	بوج جوزا و دلو میزاند
سرطان است ماه عصب	انکه دارند از شمال نصب
نور یا سبب جگه	که فرزند از جنوب علم
افک خوانند کما	
طالع آن برج باشد مشفق	کبریا باشد از مشرق
هر کبریا در آن هنگام	طالعش از آن هنگام

در مقامی

در مقامی

در مقامی

در مقامی

در مقامی











در سواد کرمین

و رفوز اسبک سواشوی	چون طلبکار اخلاشوی
اول از برج منقلب مجوی	پس بر مخ منظر او پیوی
نیک دان کرد و سنی طلب	و خود از مشری بود بهتر

در آیدای کما بیت

آیدای کما بیت از هر باب	چون کنی اخلاشاهت صواب
ماه در برج منقلب باید	و عطار در نظر کند شاید
در کتی نامه سوی خضر شاه	ناظرش آفتاب باید ماه
و فرستی بر سپه سالار	سوی برج بایدت دیدار
و فرستی نیز دانستند	ناظرش جز مشری میسند
و فرستی بخواجه دهقان	نیک باشد نظر سوی کپوان
و فرستی همی نیز در پیر	نظر نیک بایدش سوی پیر
و فرستی بر نغان بنکر	تا نباشد بفرقه هر نظره
و این نظرها باید نکستی	عمله ثقلیت باید و شد پس
و نخواهی که او در تضلع	از مقابل جد رکن تربع

در اخلاش کما بیت

اخبنا بنا بوفت خواه	که بود در برج ثابت ماه
هم بسوخته نظرش	که بود برج خاک مشرش

در فضیلت خرمین

و رضاعت خرمین امدای	برج خاکی طالب مرز راجه
نظار او کو که مسعود	ناستار در او بود موجو

و یکوان بو نظر بخرش	نیک باید بدوستی نظرش
---------------------	----------------------

در کما بیت

و در ختی نشانی اند باغ	بنمایم نور او هر چه چراغ
ماه باید به برج ثابت در	کوکی سعد بنا و نظر
و رفتن رای نور اعلی	بنکری اخلاش ساعت
بطلب ماه را بخانه خال	و شب را بود نباشد یال

در نیکو بکما بیت

و در تعلیم میری فرزند	اندر این اخلاش باید میسند
جای مده در برج باد مجوی	و بنای بهوس و سنبلی
بخطار بد و بشی نکوان	هر دو از نخوس کرده کوان

در روی مسهل کرمین

خوردن دار و دار و زایل	اخبنا نکو کنی شایکد
ماه را باید باشد در پای	اند اندم بخانه آبی
نظرش سوی هر بد نام	و در نظر باشدش سو بخر
چون نظرد و سنی بود دران	دور بران مقلان کپوان

در نیکو خرمین

و در هیئته خری نیکر	ناکه در برج باد بیت مشر
و در بنای بهوس و نخوشه	بکسر از او دور سعد از کوشه

در فضیلت خرمین

و در کفی مضد باخامت	اخبنا به مرز راجه
ناظرش سعد از نخوشه	البک با این نباشد یال



کر که سوار او در این هنگام نظر از راه درستی هیر

### در سفر کردن

ورکنی نیز اخبار سفید	ما در بروج منقلب هیر
نیک باشد بروج خاکی نیز	لیک از سعد محسن کبر نیز
مزار محسن طالع دو عیش	یا که باید نه هم غم شتر

### در شهر رفتن

در شهر اندرون شوی از	بایدن در بروج ثابت ماه
طالع وقت باد و هم مسعود	نابود جمله کار و نوسود

### در طلب حاجت کردن

بکسی که بخواهد داری	کار و خواهش که بر و آید
باید از مه گرفته باشد بن	بوج ثابت و گرنه و جشد
از محوس و لیک باید دور	در ساعت گرفته کارش نور

### در عهد بستن

ورکنی نیز یا کس عهد	اندر این کار باید شمس
نابود در بروج ثابت ماه	خارج از محسن خالی از اگر اه

### در سنو خریدن

مکن چون خری سنو و خد	ماه در شور خواه باید اسد
کنهائی بروج زو جسد بن	نظر سعد داده او از بن

### در شکایت رفتن

و اندر است آشکار شو	کوش تا ساعه اخبار شوی
نابود و مؤثر بجای مامور	یا لکی خانه از دو خانه و شری

در اینجا بنای اندر حوث نکذری هیچ از این چنان بود  
در کماله کوکب از هر نوعی

مر حلو اول لیل از هموار	بود هافن بوضیاع عفتل
همچنین بر سواد پیران	مشری نیز بر و زیرافت
نیز پرفا ضوایمه و بن	و کبودی اهل صفت همین
بر سپاه و لیل بگرامت	رنک سرخی و خون و نرا کام
بوسلاطین شد افتاب لیل	رنک زردی و مهتران جلیل
بوزقان است کوکب هید	و هر هم بوزکهای سفید
نیز بوجله و نکه لیل	بود بران خواجگان اصل
نیز پر کورگان و بگرام	شد لیل و بونک کوفه اب
ماه بر منتهی لیل	رنک سبزی را و بیضرا بد

### افصا لالت و لالت

بالحودار باشد اجتماع	باشد آغاز کارها بخد
طلب خلجه و حمامه فصد	به بود کوبد این بناری فصد
میت از حرب و از کین کون	بالک از خواسته و بن کردن
و در عهد پستان فناد نظر	هر چه خواه بکن که بد خط
عرضه کردن پشاه عاجز	طلب مال و اند جای
باز تو بیج به سیاست را	نیز نیکو بود عارف را
لیک از آغاز کارهای و کو	اندر این وقت به شناس خود
و در شلیکشان نظر قلد	در پشاه خوب تر باشد
و در یاست طلوع کنی شاید	این نظر خواه نویضرا بد















## فتح الباب

حان باشد فتح الباب گویند انصاف هر دو کوب با یکدیگر که خانه ها  
ایشان در مقابل یکدیگر نباشد و چون انصاف هر دو مشتری  
برخ با انصاف عطا د و مشتری با مزو زحل باشد شمس محل پس اگر  
بها باشد دلیل بازان باشد و با د و اگر با باشد دلیل کویا  
باشد و اگر نسیان باشد دلیل برف و سرما باشد و قطره  
و مشتری با نظر ایشان با افتاب دلیل خشکی و کوی باشد و نظر هر  
و زحل با مز با هم یکدیگر دلیل بارندگی بود و مرغ در بر چها آفتی  
کمی آب و بازان بود و بر چها آبه دلیل بغیر و ابو و نادر یکی هو  
نقل کواکب ز بر چها بر چها کوی مرغ در برج آفتی نباشد و اخراج  
عطار در دلیل بازان بود و الله اعلم و قرآن رابع که زحل و مرغ  
زاد در برج سرطان واقع آید سخت بد باشد برای آنکه هر دو بحر  
و بد حالند برای آنکه سرطان و قبال زحل است و هبوط مرغ  
ناپز آن باشد که شر و بلا و حرب پیدا آید و قبال ظاهر شود  
و بزرگان و مالداران فرو روند و پیران فوت گیرند پس اگر کوا  
سعد و حال قرآن در طالع قرآن غالب باشند شر را کم و کوشند  
و در قرآن علو بین زحل الا اول گویند و مشتری سهم الثاني گویند  
و چون قرآن کواکب واقع شود و خواهد که بداند احوال عالم را  
و این موجب بر طالع قرآن نگاه کنند تا بداند که چون طالع  
طالع قرآن گویند و آن برج را که قرآن در وی بوده باشد  
موضع قرآن گویند پس چون غلبه سعد در بر طالع قرآن و  
جانبگاه قرآن و مشتری مستغلی بود اند آن علی و فرخی بدید

## فتح الباب

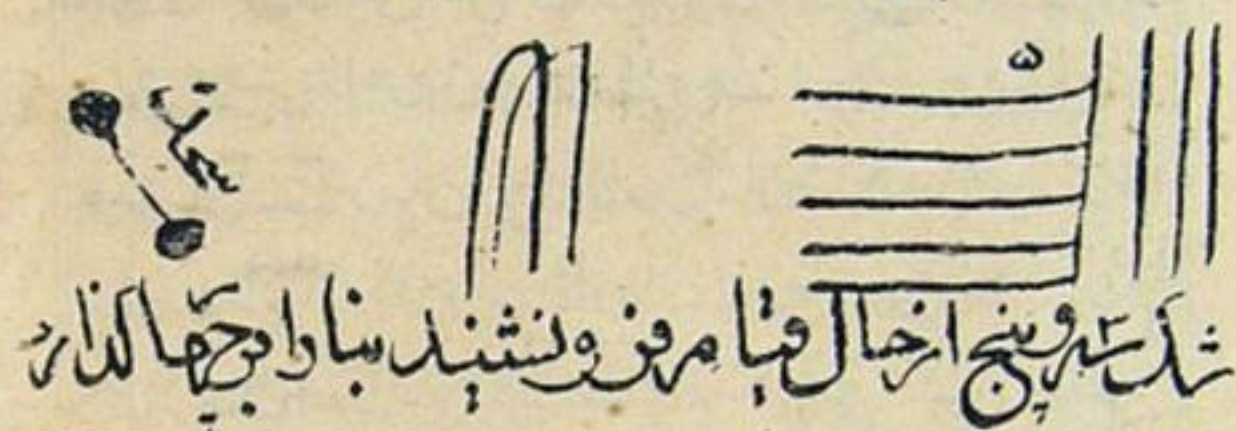
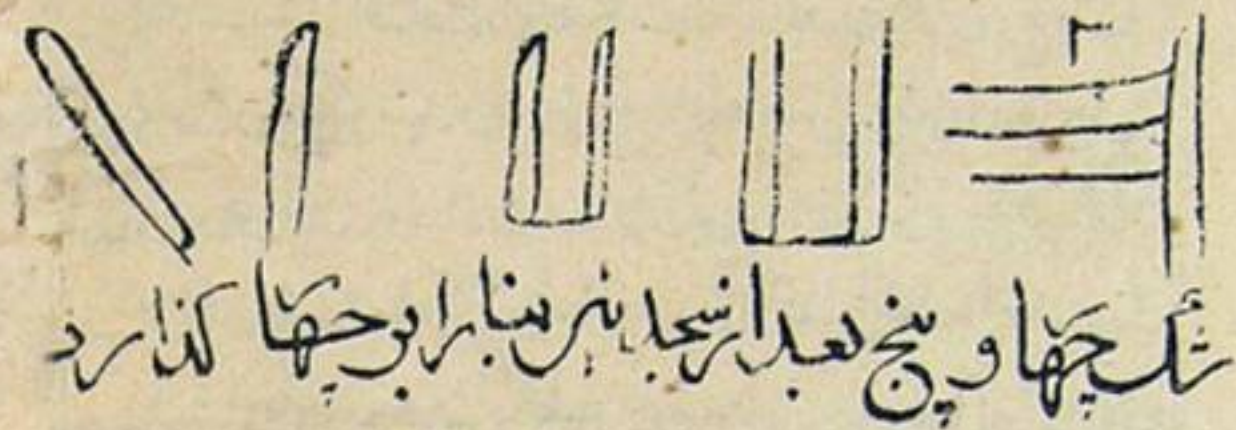
آید و چون غلبه بخور و زهر و ظلم و غصب بدید و چون  
برخ غلبه بر کشش و حق و رنجش و سوختن و غلبه بر زدن  
و کرب و آموک لشکرها بود و چون غلبه شمس بر طالع قرآن  
قوی بود و کار ملوکان و سلطان و شرفیان و بزرگان ملک  
بود و چون غلبه زهره دار در ملک بود کار زنان و حواجر زنان  
و مطربان و باز بکوان و چون غلبه عطار در دار در ملک بود کار  
دیوان و باز بکوان و بزرگان که مالدار باشند چون مرغ غلبه  
دار در ملک بود کار رعیت و خادمان و چون کواکب با یکدیگر  
دارند یا در شاه عا دل و با شفقت پیدا آید و اگر زحل و مشتری  
با شمس نظر دارند یا در شاه سی سخت و نا فرمان و ظالم پیدا آید  
و بر مردم رحمت نکند و چون زهره و مرغ با هم امتزاج کنند زنا  
و مجوز پیدا آید و چون مرغ و عطار با هم امتزاج کنند غارت  
و دروغ زنان و افوت پیدا آید و نگاه کن بطالع قرآن و موقع  
قرآن اگر قرآن در مثلثه ناری باشد که فائز قرآن در مشرق  
باشد فوئد اهل مشرق بود و اگر در مثلثه ارضی بود اثر و قرآن  
و فوئد اهل قبله بود و اگر در مثلثه هوایی بود اثر و قرآن و فوئد  
اهل مغرب بود و اگر در مثلثه آبی بود اثر و قرآن و فوئد در مردم  
شمال بود و طلب کن کوی را که در حال قرآن غالب است و طلب  
حالی و حکم کن که آن طایفه که بدان کوی غلبه دارند غالبند  
در مقدار سپهرشان و بدان که افتاب و زده برج در مقدار  
تمام کنند و هر برجی یکماه بفریب باشد و در وی در بیت هفت







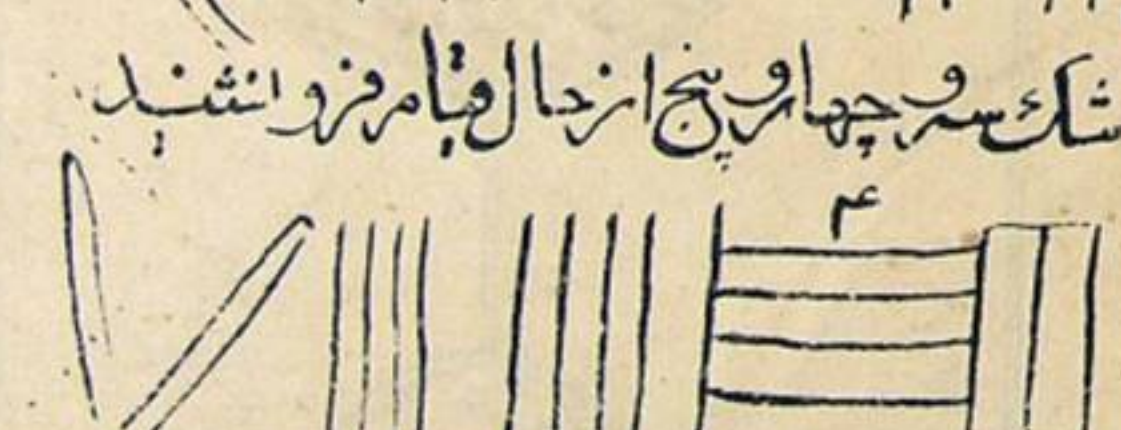
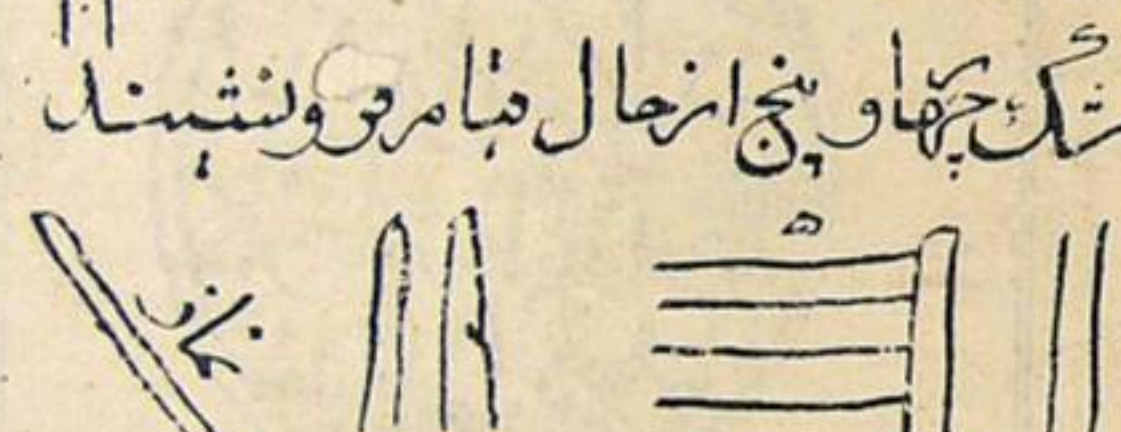
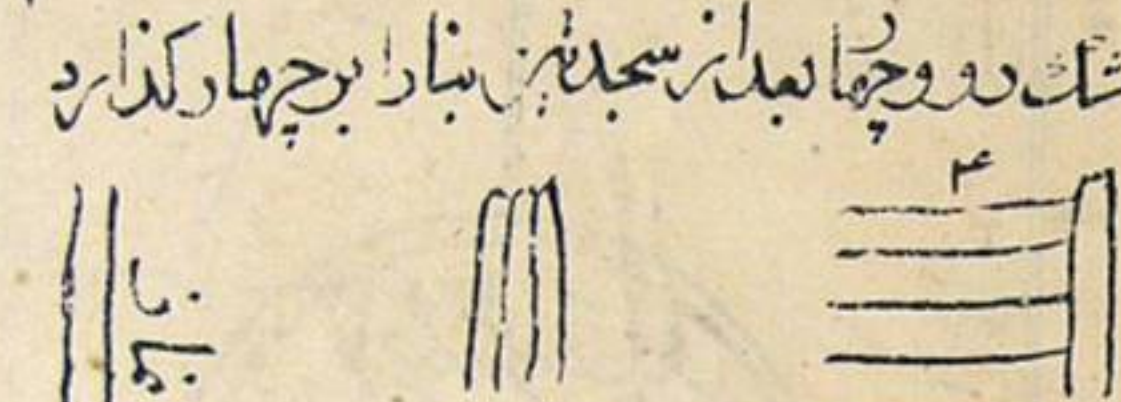
کدبیا ایشان بر سجده  
۲ شک دو و سه بعد از سجده بنابر چهار کدب



اما از جهت مقامها پیمای و خوبا وجه هر کس  
و زیاده احتیاطا سجد سهول کنند

در کدبیا در صورتی از شکبات

۱ شک دو و سه بعد از سجده بنابر اربعه کدب



شک سه و چهار و پنج از حال مقام فرو نشینند  
شک سه و چهار هر جا که باشد بنابر چهار



تأليفه  
باعتوث

۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰	۲۰۱	۲۰۲	۲۰۳	۲۰۴	۲۰۵	۲۰۶	۲۰۷	۲۰۸	۲۰۹	۲۱۰	۲۱۱	۲۱۲	۲۱۳	۲۱۴	۲۱۵	۲۱۶	۲۱۷	۲۱۸	۲۱۹	۲۲۰	۲۲۱	۲۲۲	۲۲۳	۲۲۴	۲۲۵	۲۲۶	۲۲۷	۲۲۸	۲۲۹	۲۳۰	۲۳۱	۲۳۲	۲۳۳	۲۳۴	۲۳۵	۲۳۶	۲۳۷	۲۳۸	۲۳۹	۲۴۰	۲۴۱	۲۴۲	۲۴۳	۲۴۴	۲۴۵	۲۴۶	۲۴۷	۲۴۸	۲۴۹	۲۵۰	۲۵۱	۲۵۲	۲۵۳	۲۵۴	۲۵۵	۲۵۶	۲۵۷	۲۵۸	۲۵۹	۲۶۰	۲۶۱	۲۶۲	۲۶۳	۲۶۴	۲۶۵	۲۶۶	۲۶۷	۲۶۸	۲۶۹	۲۷۰	۲۷۱	۲۷۲	۲۷۳	۲۷۴	۲۷۵	۲۷۶	۲۷۷	۲۷۸	۲۷۹	۲۸۰	۲۸۱	۲۸۲	۲۸۳	۲۸۴	۲۸۵	۲۸۶	۲۸۷	۲۸۸	۲۸۹	۲۹۰	۲۹۱	۲۹۲	۲۹۳	۲۹۴	۲۹۵	۲۹۶	۲۹۷	۲۹۸	۲۹۹	۳۰۰	۳۰۱	۳۰۲	۳۰۳	۳۰۴	۳۰۵	۳۰۶	۳۰۷	۳۰۸	۳۰۹	۳۱۰	۳۱۱	۳۱۲	۳۱۳	۳۱۴	۳۱۵	۳۱۶	۳۱۷	۳۱۸	۳۱۹	۳۲۰	۳۲۱	۳۲۲	۳۲۳	۳۲۴	۳۲۵	۳۲۶	۳۲۷	۳۲۸	۳۲۹	۳۳۰	۳۳۱	۳۳۲	۳۳۳	۳۳۴	۳۳۵	۳۳۶	۳۳۷	۳۳۸	۳۳۹	۳۴۰	۳۴۱	۳۴۲	۳۴۳	۳۴۴	۳۴۵	۳۴۶	۳۴۷	۳۴۸	۳۴۹	۳۵۰	۳۵۱	۳۵۲	۳۵۳	۳۵۴	۳۵۵	۳۵۶	۳۵۷	۳۵۸	۳۵۹	۳۶۰	۳۶۱	۳۶۲	۳۶۳	۳۶۴	۳۶۵	۳۶۶	۳۶۷	۳۶۸	۳۶۹	۳۷۰	۳۷۱	۳۷۲	۳۷۳	۳۷۴	۳۷۵	۳۷۶	۳۷۷	۳۷۸	۳۷۹	۳۸۰	۳۸۱	۳۸۲	۳۸۳	۳۸۴	۳۸۵	۳۸۶	۳۸۷	۳۸۸	۳۸۹	۳۹۰	۳۹۱	۳۹۲	۳۹۳	۳۹۴	۳۹۵	۳۹۶	۳۹۷	۳۹۸	۳۹۹	۴۰۰	۴۰۱	۴۰۲	۴۰۳	۴۰۴	۴۰۵	۴۰۶	۴۰۷	۴۰۸	۴۰۹	۴۱۰	۴۱۱	۴۱۲	۴۱۳	۴۱۴	۴۱۵	۴۱۶	۴۱۷	۴۱۸	۴۱۹	۴۲۰	۴۲۱	۴۲۲	۴۲۳	۴۲۴	۴۲۵	۴۲۶	۴۲۷	۴۲۸	۴۲۹	۴۳۰	۴۳۱	۴۳۲	۴۳۳	۴۳۴	۴۳۵	۴۳۶	۴۳۷	۴۳۸	۴۳۹	۴۴۰	۴۴۱	۴۴۲	۴۴۳	۴۴۴	۴۴۵	۴۴۶	۴۴۷	۴۴۸	۴۴۹	۴۵۰	۴۵۱	۴۵۲	۴۵۳	۴۵۴	۴۵۵	۴۵۶	۴۵۷	۴۵۸	۴۵۹	۴۶۰	۴۶۱	۴۶۲	۴۶۳	۴۶۴	۴۶۵	۴۶۶	۴۶۷	۴۶۸	۴۶۹	۴۷۰	۴۷۱	۴۷۲	۴۷۳	۴۷۴	۴۷۵	۴۷۶	۴۷۷	۴۷۸	۴۷۹	۴۸۰	۴۸۱	۴۸۲	۴۸۳	۴۸۴	۴۸۵	۴۸۶	۴۸۷	۴۸۸	۴۸۹	۴۹۰	۴۹۱	۴۹۲	۴۹۳	۴۹۴	۴۹۵	۴۹۶	۴۹۷	۴۹۸	۴۹۹	۵۰۰	۵۰۱	۵۰۲	۵۰۳	۵۰۴	۵۰۵	۵۰۶	۵۰۷	۵۰۸	۵۰۹	۵۱۰	۵۱۱	۵۱۲	۵۱۳	۵۱۴	۵۱۵	۵۱۶	۵۱۷	۵۱۸	۵۱۹	۵۲۰	۵۲۱	۵۲۲	۵۲۳	۵۲۴	۵۲۵	۵۲۶	۵۲۷	۵۲۸	۵۲۹	۵۳۰	۵۳۱	۵۳۲	۵۳۳	۵۳۴	۵۳۵	۵۳۶	۵۳۷	۵۳۸	۵۳۹	۵۴۰	۵۴۱	۵۴۲	۵۴۳	۵۴۴	۵۴۵	۵۴۶	۵۴۷	۵۴۸	۵۴۹	۵۵۰	۵۵۱	۵۵۲	۵۵۳	۵۵۴	۵۵۵	۵۵۶	۵۵۷	۵۵۸	۵۵۹	۵۶۰	۵۶۱	۵۶۲	۵۶۳	۵۶۴	۵۶۵	۵۶۶	۵۶۷	۵۶۸	۵۶۹	۵۷۰	۵۷۱	۵۷۲	۵۷۳	۵۷۴	۵۷۵	۵۷۶	۵۷۷	۵۷۸	۵۷۹	۵۸۰	۵۸۱	۵۸۲	۵۸۳	۵۸۴	۵۸۵	۵۸۶	۵۸۷	۵۸۸	۵۸۹	۵۹۰	۵۹۱	۵۹۲	۵۹۳	۵۹۴	۵۹۵	۵۹۶	۵۹۷	۵۹۸	۵۹۹	۶۰۰	۶۰۱	۶۰۲	۶۰۳	۶۰۴	۶۰۵	۶۰۶	۶۰۷	۶۰۸	۶۰۹	۶۱۰	۶۱۱	۶۱۲	۶۱۳	۶۱۴	۶۱۵	۶۱۶	۶۱۷	۶۱۸	۶۱۹	۶۲۰	۶۲۱	۶۲۲	۶۲۳	۶۲۴	۶۲۵	۶۲۶	۶۲۷	۶۲۸	۶۲۹	۶۳۰	۶۳۱	۶۳۲	۶۳۳	۶۳۴	۶۳۵	۶۳۶	۶۳۷	۶۳۸	۶۳۹	۶۴۰	۶۴۱	۶۴۲	۶۴۳	۶۴۴	۶۴۵	۶۴۶	۶۴۷	۶۴۸	۶۴۹	۶۵۰	۶۵۱	۶۵۲	۶۵۳	۶۵۴	۶۵۵	۶۵۶	۶۵۷	۶۵۸	۶۵۹	۶۶۰	۶۶۱	۶۶۲	۶۶۳	۶۶۴	۶۶۵	۶۶۶	۶۶۷	۶۶۸	۶۶۹	۶۷۰	۶۷۱	۶۷۲	۶۷۳	۶۷۴	۶۷۵	۶۷۶	۶۷۷	۶۷۸	۶۷۹	۶۸۰	۶۸۱	۶۸۲	۶۸۳	۶۸۴	۶۸۵	۶۸۶	۶۸۷	۶۸۸	۶۸۹	۶۹۰	۶۹۱	۶۹۲	۶۹۳	۶۹۴	۶۹۵	۶۹۶	۶۹۷	۶۹۸	۶۹۹	۷۰۰	۷۰۱	۷۰۲	۷۰۳	۷۰۴	۷۰۵	۷۰۶	۷۰۷	۷۰۸	۷۰۹	۷۱۰	۷۱۱	۷۱۲	۷۱۳	۷۱۴	۷۱۵	۷۱۶	۷۱۷	۷۱۸	۷۱۹	۷۲۰	۷۲۱	۷۲۲	۷۲۳	۷۲۴	۷۲۵	۷۲۶	۷۲۷	۷۲۸	۷۲۹	۷۳۰	۷۳۱	۷۳۲	۷۳۳	۷۳۴	۷۳۵	۷۳۶	۷۳۷	۷۳۸	۷۳۹	۷۴۰	۷۴۱	۷۴۲	۷۴۳	۷۴۴	۷۴۵	۷۴۶	۷۴۷	۷۴۸	۷۴۹	۷۵۰	۷۵۱	۷۵۲	۷۵۳	۷۵۴	۷۵۵	۷۵۶	۷۵۷	۷۵۸	۷۵۹	۷۶۰	۷۶۱	۷۶۲	۷۶۳	۷۶۴	۷۶۵	۷۶۶	۷۶۷	۷۶۸	۷۶۹	۷۷۰	۷۷۱	۷۷۲	۷۷۳	۷۷۴	۷۷۵	۷۷۶	۷۷۷	۷۷۸	۷۷۹	۷۸۰	۷۸۱	۷۸۲	۷۸۳	۷۸۴	۷۸۵	۷۸۶	۷۸۷	۷۸۸	۷۸۹	۷۹۰	۷۹۱	۷۹۲	۷۹۳	۷۹۴	۷۹۵	۷۹۶	۷۹۷	۷۹۸	۷۹۹	۸۰۰	۸۰۱	۸۰۲	۸۰۳	۸۰۴	۸۰۵	۸۰۶	۸۰۷	۸۰۸	۸۰۹	۸۱۰	۸۱۱	۸۱۲	۸۱۳	۸۱۴	۸۱۵	۸۱۶	۸۱۷	۸۱۸	۸۱۹	۸۲۰	۸۲۱	۸۲۲	۸۲۳	۸۲۴	۸۲۵	۸۲۶	۸۲۷	۸۲۸	۸۲۹	۸۳۰	۸۳۱	۸۳۲	۸۳۳	۸۳۴	۸۳۵	۸۳۶	۸۳۷	۸۳۸	۸۳۹	۸۴۰	۸۴۱	۸۴۲	۸۴۳	۸۴۴	۸۴۵	۸۴۶	۸۴۷	۸۴۸	۸۴۹	۸۵۰	۸۵۱	۸۵۲	۸۵۳	۸۵۴	۸۵۵	۸۵۶	۸۵۷	۸۵۸	۸۵۹	۸۶۰	۸۶۱	۸۶۲	۸۶۳	۸۶۴	۸۶۵	۸۶۶	۸۶۷	۸۶۸	۸۶۹	۸۷۰	۸۷۱	۸۷۲	۸۷۳	۸۷۴	۸۷۵	۸۷۶	۸۷۷	۸۷۸	۸۷۹	۸۸۰	۸۸۱	۸۸۲	۸۸۳	۸۸۴	۸۸۵	۸۸۶	۸۸۷	۸۸۸	۸۸۹	۸۹۰	۸۹۱	۸۹۲	۸۹۳	۸۹۴	۸۹۵	۸۹۶	۸۹۷	۸۹۸	۸۹۹	۹۰۰	۹۰۱	۹۰۲	۹۰۳	۹۰۴	۹۰۵	۹۰۶	۹۰۷	۹۰۸	۹۰۹	۹۱۰	۹۱۱	۹۱۲	۹۱۳	۹۱۴	۹۱۵	۹۱۶	۹۱۷	۹۱۸	۹۱۹	۹۲۰	۹۲۱	۹۲۲	۹۲۳	۹۲۴	۹۲۵	۹۲۶	۹۲۷	۹۲۸	۹۲۹	۹۳۰	۹۳۱	۹۳۲	۹۳۳	۹۳۴	۹۳۵	۹۳۶	۹۳۷	۹۳۸	۹۳۹	۹۴۰	۹۴۱	۹۴۲	۹۴۳	۹۴۴	۹۴۵	۹۴۶	۹۴۷	۹۴۸	۹۴۹	۹۵۰	۹۵۱	۹۵۲	۹۵۳	۹۵۴	۹۵۵	۹۵۶	۹۵۷	۹۵۸	۹۵۹	۹۶۰	۹۶۱	۹۶۲	۹۶۳	۹۶۴	۹۶۵	۹۶۶	۹۶۷	۹۶۸	۹۶۹	۹۷۰	۹۷۱	۹۷۲	۹۷۳	۹۷۴	۹۷۵	۹۷۶	۹۷۷	۹۷۸	۹۷۹	۹۸۰	۹۸۱	۹۸۲	۹۸۳	۹۸۴	۹۸۵	۹۸۶	۹۸۷	۹۸۸	۹۸۹	۹۹۰	۹۹۱	۹۹۲	۹۹۳	۹۹۴	۹۹۵	۹۹۶	۹۹۷	۹۹۸	۹۹۹	۱۰۰۰
-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	------

بیت الحیر

بایملاوسید  
حزین شریفی  
کارخانہ عالیجام علی  
ظاہر قاجار بیرون

طبع شد  
فلسفہ

کتابخانه عمومی صاحب الامر  
۱۳۸۷ مسجله اعظم قم  
کتابخانه مشائی مؤسس  
کتابخانه







